**خلافت و انتخاب**

**تألیف:**

**عبدالرحمن سلیمی**

|  |  |
| --- | --- |
| عنوان کتاب: | خلافت و انتخاب |
| نویسنده: | عبدالرحمن سلیمی |
| موضوع: | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| نوبت انتشار:  | اول (دیجیتال)  |
| تاریخ انتشار:  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| منبع:  |  |
|  |  |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.www.aqeedeh.com |  |
| ایمیل: | book@aqeedeh.com |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

تقديم:

* به روح بلند رسول الله ص، به اصحاب گرانقدر رسول اكرم ص به روح پاك پدرم كه تمام وجودم مديون احسان اوست.
* به مخلصيني كه در جستجوي حقيقت و آرمانهاي اصيل اسلامي زحمت كشيده‌اند.
* به همه ناشران حق و عدالت كه در پرتو قرآن و سنت از پلكان حقيقت بالا رفته‌اند.
* به روحانيون، دانشمندان، پژوهشگران، دانشجويان، و جواناني كه درباره تشخيص هويت و شناخت مقام و منزلت رفيع صحابه رسول خدا ص به اقوال، نوشته‌هاي تاريخ نگاران، ملحدان، مستشرقان اعتماد نكرده، گرفتار دام تزوير و شكار وساوس مزورانه و پليد آنها نشده‌اند.

**(شعر)**

|  |  |
| --- | --- |
| من شبي صديق را ديدم به خواب | گل ز خاك راه او چيدم به خواب |
| آن امن الناس([[1]](#footnote-1)) بر مولاي ما | آن كليم اول سيناي ما |
| همت او گشت ملت را چو ابر | ثاني اسلام و غار و بدر و قبر |

كليات اقبال ص 105

|  |  |
| --- | --- |
| چه گفت آن خداوند تنزيل و وحي | خداوند امر و خداوند نهي |
| كه خورشيد بعد از رسولان مه | نتابد بر كس زبوبكر به |
| عمر كرد اسلام را آشكار | بياراست گيتي چو باغ بهار |
| پس از هر دوآن بود و عثمان گزين | خداوند شرم و خداوند دين |
| چهارم علي بود و جفت بتول | كه او را بخوبي ستايد رسول |
| نبي آفتاب و صحابه چو ماه | به هم نسبتي يكديگر است راه**([[2]](#footnote-2))** |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 7](#_Toc324859334)

[خلافت و انتخاب 11](#_Toc324859335)

[انتخاب عمر س با رأي عموم اهل حل و عقد 16](#_Toc324859336)

[تمام اصحاب با نظر ابوبكر س موافق هستند 18](#_Toc324859337)

[حضرت ابوبكر س در پرتوي آيات قرآن 20](#_Toc324859338)

[اثبات خلافت حضرت ابوبكر س از احاديث و راويان 23](#_Toc324859339)

[آيه ولايت 28](#_Toc324859340)

[واقعه غدير خم 33](#_Toc324859341)

[حديث غدير 34](#_Toc324859342)

[سند حديث غدير 44](#_Toc324859343)

[آيه بلاغت 45](#_Toc324859344)

[بر عمل علي انتقاد نمي‌شود. 47](#_Toc324859345)

[مسائل متفرق 47](#_Toc324859346)

[حديث استخلاف 52](#_Toc324859347)

[عدم رغبت حضرت علي به خلافت 54](#_Toc324859348)

[سخن آخر 57](#_Toc324859349)

[سخنراني مرحوم مولانا شهيد شيخ محمد ضيايي رحمه الله در مورد جنگ جمل 61](#_Toc324859350)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى

اما بعد:

خداوند تبارك و تعالي را سپاس مي‌گويم كه به اين بنده ناچيز تواني بخشيد تا در قلمرو عرصه تاريخ اصحاب نبي به جستجو بپردازد و از گنجهاي پر در و مرواريد تاريخ ياران نبي گوهرهاي فروزاني بر گزيند و به مشتاقان اصحاب نبي تقديم نمايد.

روزگار درازي بر مسلمين سپري شد تا جايي كه گروه كثيري از آنان چنان قسي القلب شدند كه ديگر فرق بين حق و باطل، خير و شر، مصلح و مفسد را نمي‌دانستند و جهل به اندازه‌ای آنان را فرا گرفته بود كه از اسلام به جز نامش چيزي ديگر را در ياد و خاطر نداشتند و به اندازه‌اي كه درباره رجال و فرماندهان بي‌دين مي‌دانستند، دربارهء مردان بزرگ و پهلوانان نامدار و فرماندهان رشيد اسلام نمي‌دانستند و چه بسا با چشمان خودم بسياري از اينان را ديدم كه براي خريد و يا خواندن كتاب يا مجله‌ای كه در آن زندگي مردي يا فرماندهي از شرق و غرب ذكر شده است به كتابخانه‌هاي متعددي مراجعه مي‌نمودند و هنگامي كه آن را مي‌خواندند چنان تحت تاثير قرار مي‌گرفتند، و خود را ملزم مي‌دانستند كه به اخلاق فاسدشان اقتدا نمايند.

اما ياران و پروانگان شمع رسالت را به خاموشي سپردند كه با الگو قرار دادن آنها انسان در دنيا و آخرت كامياب مي‌گردد و دل را از قيد و بندهاي مادي و وسوسه‌هاي نفساني پاك مي‌كند و صلاحيت حركت در مسير معرفت را پيدا مي‌كند.

اخلاقيات و ارزشهاي معنوي در خدمت دل قرار مي‌گيرند و قرار دادهاي توخالي و بند و بستهاي سوزان و عاقبت سور يكي پس از ديگري كعبه دل را رها مي‌كنند و بتهاي هوا و هوس، خشم و حسد، كينه و غرور . . . مانند لات و عزی و هبل سرنگون مي‌شوند و حرم قلب براي جذب انوار الهي آماده مي‌گردد در اين حركت روحي غير از خدا از دل رخت بر مي‌بندد و انسان صاحب دل و وارسته هر كاري را كه انجام مي‌دهد براي رضايت خداوند است در چنين رسالتي معيار صاحب دل، كوكبه دنيا و تجمل، زرق و برق، امارت و فرمانروايي نيست، يعني وظايف نقطه‌هايي روشن بر خط اتصالي حياتند كه در چهارچوب شخصيت منفي بندبازان سلطه جو و رياكاران قدرت طلب نمي‌گنجد و روح آدمي از معرفت و معنويت سير آب مي‌شود و زرق و برقها و تماثرها مانعي براي رسيدن او به مدارج معنوي نمي‌گردد.

در چنين موقعي جامعه اسلامي بايد اقتدا كردن به آنها چنين جامعه‌ای را ايجاد كند و ايجاد چنين جامعه‌ای تنها به گفته شاعر:

|  |  |
| --- | --- |
| يا چو عمر بدره جهان قرار ده | يا چو علي به تيغ فراوان حصارگير |

يعني با عدالت عمري و شجاعت و دليري علوي امكان پذير است. هدف اين حقير از تاليف اين كتاب:

**اولا:** آشنا كردن جوانان مسلمان با سيره ياران نبي اكرم است تا اينكه گوهر حقيقي خود را رايگان از دست ندهند چنانچه شاعر مي‌فرمايد:

|  |  |
| --- | --- |
| هر كه او ارزان خرد ارزان دهد | گوهري طفلي به قرصي نان دهد. |

**ثانياً:** امروزه هر كجا كه نگاه مي‌كنيم و به هر كسي كه مي‌نگريم مي‌بينيم كه با جديت تمام در صدد است كه عقيده، روش و هدف خود را ترويج داده و برتري آن را بر عقايد و اهداف سايرين به اثبات برساند، و در اين مورد كتابها و مقالات زيادي نوشته و پخش مي‌شود اما استدلالات درست در مراجع و كتب قديم و دور از دسترس عموم به فراموشي سپرده شده‌اند.

آري، حقانيت خلافت خلفاي راشدين سوالي است كه براي هر نوجوان و جوان اهل سنت پيش مي‌آيد، اما بسياري از اين عزيزان جوابي را براي اين سوال مهم نمي‌يابند و در ميان موجي از مجهولات سر در گم اند و به دنبال كسي مي‌گردند تا دست آنها را گرفته و از اين سر در گمي نجات دهند.

به همين دليل بر خود لازم دانستم تا در اين مورد به تحقيق بپردازيم، شايد بخش كمي از اين مسئوليت خطير را كه بر عهده دارم، ادا شود. لذا خواننده جوان يا بي‌تجربه با مطالعه اين كتاب در خواهد يافت كه اختلافات نگرشي كه امروزه در جامعه مطرح است، از دير زمان نيز مطرح بوده است. بنابر اين شايسته است كه طرح اين گونه مباحث اختلافي موجب ستيزه جويي و تفرقه نگردد و دو طرف قضيه از تكفير يا توهين به هم جداً بپرهيزند.

با تشكر از تمام دوستاني كه خالصانه مرا ياري نمودند.

عاجزانه از خداوند منان مسئلت دارم كه به همه ما اخلاص و تقوا عطا فرمايد و ما را به راه خود رهنمون سازد. ((آمين)).

عبدالرحمن سليمي 20/3/81

تربت جام

خلافت و انتخاب

از آنجايي كه خلافت در نزد اهل سنت بنا بر اهل شورا و اهل علم و اخلاص است و تمامي خلفاي راشدين با راي اهل علم بر سر كار آمدند، لازم است تا دلايل اين امر مهم مطرح گردد**([[3]](#footnote-3))**.

1- چون اسلام انتخاب خليفه و حاكم بر سرنوشت ملت را به مسلمين اهل شورا و اهل علم و اخلاص واگذار نموده است. به همين دليل رسول الله ص تصريح نفرمودند، كه چه كسي جانشين وي و سرپرست امور مسلمين گردد.

2- چرا پيامبر بعد از خود جانشيني تعيين نكردند.

اولاً: اگر جانشين تعيين مي‌شد در حكم نبي بود كه از طرف خداوند تعيين شده است در حالي كه محمدص خاتم پيامبران بود.

ثانياً: اگر اين سنت از طرف خداوند انجام مي‌گرفت سرانجام به حكومت ظالمان منجر مي‌گرديد و مردم از حق خويش محروم مي‌شدند و سرانجام مسئوليت اين امر به عهده خدا مي‌بود.

3- مسعودي مورخ شيعي نقل كرده است كه مردم به حضرت علي بعد از اينكه ضربه خورده بود گفتند: آيا كسي را به جانشيني خود تعيين نمي‌كني؟ گفت: نه. همان طور كه پيغمبر خدا آنها را به خودشان وا گذاشت من نيز به خودشان وا مي‌گذارم**([[4]](#footnote-4))**.

4- پروفيسور عباس شوشتري دانشمند معاصر شيعي در مقاله‌ای تحت عنوان علت انتخاب نكردن جانشين بوسيله پيغمبر مي‌نويسد: «آن حضرت صريحاً نمي‌توانست كسي را معين كند، زيرا ختم نبوت شده بود و از تعيين يكي احتمال داشت، باز مقام اختصاصي براي او پيدا گردد»**([[5]](#footnote-5))**.

5- در روايتي از حضرت علي نقل شده است كه فرمودند: اگر رسول خدا مرا به جانشيني خود بر مي‌گزيد من از جنگ دست بر نمي‌داشتم تا حق خود را بگيرم. نيز مي‌فرمايند: به خدا سوگند اگر من تنها با دشمن روبرو شوم و جمعيت آنها به قدري باشد كه همه روي زمين را پر كند باكي نداشتم و نمي‌هراسم**([[6]](#footnote-6))**. علاوه بر آن، اگر حضرت علي از جانب خدا و رسول به خلافت منصوب شده بود، هرگز براي او جايز نبود كه بنابر مصالح اجتماعي يا شخصي خلاف فرمان خدا عمل كند و از اين حق صرف نظر نمايد. به خصوص هنگامي كه مردم به طور اتفاق بعد از شهادت حضرت عثمان نزد او آمدند، به هيچ وجه برايش جايز نبود كه بگويد: «دعوني والتمسوا غيري . . . وأنا لكم وزيراً خير لكم مني أميراً»**([[7]](#footnote-7))**. «دست از من برداريد و ديگري را بخواهيد و اگر من مشاور باشم بهتر است از اينكه امير باشم».

6- نظامي كه بر پايهء انتصاب باشد، مسلماً به ديكتاتوري كشانده مي‌شود و در اين نظام مردم حق تعيين رهبر خويش را ندارند**([[8]](#footnote-8))**.

7- ابن ابي حديد شارح نهج البلاغه در اين باره مي‌نويسد**([[9]](#footnote-9))**: «علماي گذشته و متاخرين ما و نيز علماي بصره و بغداد متفق‌اند كه بيعت ابوبكر صديق بيعت صحيح و شرعي و قانوني بوده است. اين بيعت اگر چه بنابر نص صريحي نبوده، ولي بر اساس اصل انتخابي صورت گرفت. كه به اجماع يكي از شيوه‌هاي تعيين امام و رهبر شناخته شده است».

8- به نظر شما اگر در نتيجه دعوت پيامبر حكومت و سلطنت موروثي پديد مي‌آمد و در بدايت امر جانشيني بلافصل آن حضرت به فردي از افراد خاندانش منتقل مي‌شد، آيا جهان اين گونه استنباط نمي‌كرد كه دعوت نبوي و كوششهاي اصلاحي معاذ الله همه در خدمت خاندان پيامبر بوده و تمام تلاشهاي وي به خاطر به قدرت رساندن خاندان خود و فراهم آوردن زندگاني مرفه و آينده درخشان و اختصاص زعامت و رهبري به آل خود بوده است. تقدير و برنامه تنظيمي خداوند دانا چنين بود كه رسول خدا کسي را به جانشيني خود انتصاب نكند و بعد از وي هيچ يك از اهل بيت و خاندان هاشمي بصورت بلافصل، جانشين وي نگردد. بلكه نخستين جانشين او از خاندان ديگري بود و زماني خلافت به سيدنا علي رسيد كه در ميان مسلمين و اصحاب پيامبر كسي از او افضلتر و تواناتر از حمل بار خلافت وجود نداشت. بدين وسيله جاي اعتراض و شبهه‌ای براي كسي باقي نماند. پس راز تاخير خلافت علي بنابر همين حكمت بود كه خداوند در نظر داشت و كار خداوند همواره از روي حساب و برنامه دقيق است.

9- مسلمين با اين انتخاب از شيوه انتخاب و حكومت موروثي كه بر اساس خون و نسب استوار بوده نجات يافتند. اگر در مرحله اول خليفه از بني‌هاشم كه بدون شك اهليت اين كار را داشتند انتخاب مي‌شد، آنگاه حكومت دنيوي و رياست ديني و معنوي براي بني‌هاشم محرز و منحصر مي‌شد و بدين وسيله نوعي پاپيسم و روحانيت گرايي (PRIESTHOOD) پديد مي‌آمد. همان گونه كه در بين مسيحيها اين مقام روحانيت گرايي بنام اكليروس Giergy وجود دارد.

اگر چنين مي‌شد، همان عواقب وخيم و آثار سوء كه در مقام روحانيت مسيحي و نظام طبقاتي مجوسي و برهمايي پديد آمد، در جامعه اسلامي و در بين پيروان اين دين بوجود مي‌آمد و رهبري جامعه و پيشواي مذهبي و حق راي و منابع اقتصادي منحصر و مخصوص يك طبقه خانواده دانسته مي‌شد و در طول تاريخ نسلهايي بوجود مي‌آمد كه اين طبقات را از سطوح عموم انسانها، بلكه از مقام بشريت برتر مي‌دانستند و معتقد مي‌شدند كه آنان بايد بوسيله اموال و نذورات و هدايا و صدقات و سهم‌هاي مشخص زندگي كنند**([[10]](#footnote-10))**.

10- انتخاب حضرت ابوبكر يك اتفاق تصادفي يا نتيجه دسيسه و برنامه از پيش طرح شده نبود. كه به موفقيت انجاميد. برنامه تنظيمي الهي و تقدير و خواست خداوند مقتدر و مظهري از مظاهر لطف و عنايت خاص الهي به اين دين بود و مي‌خواست آن را بر ساير اديان غالب گرداند و وحدت كلمه را حفظ كند.

حضرت علي در اين باره مي‌فرمايد: «ألا إن القدر السابق قد وقع والقضاء الـمـاضي قد تورده»**([[11]](#footnote-11))**. «آگاه باشيد آنچه كه پيش آمد مقدر بود (انتقال خلافت به آن حضرت و خلافت خلفاء) و واقع شد و آنچه حكم و اراده خدا به آن است تعلق گرفته، پي در پي پيش خواهد آمد». و نيز در فرازي ديگر خشنودي خود را از اين برنامه الهي اعلان داشته مي‌فرمايد: «رضينا عن الله قضاء وسلمنا الله أمره»**([[12]](#footnote-12))**. «ما از قضا و قدر او راضي هستيم و تسليم امر او هستيم».

11- شايد كسي بگويد كه حضرت ابوبكر سيدنا عمر را به خلافت انتصاب كرد. جواب مي‌دهيم كه حضرت ابوبكر در روزهاي آخر عمر خود با همه پرسي و مراجعه به آراي عمومي حضرت عمر را براي جانشيني خود پيشنهاد كرد. اگر چه به لياقت و شايستگي عمر س اطمينان داشت و او را به خوبي مي‌شناخت با اين وجود او را به مقام خلافت انتصاب نكرد. بلكه به خاطر احترام به افكار عمومي به آراي مردم مراجعه نمود. پس از اينكه از بزرگان مهاجر و انصار نظر خواهي كرد به جانشيني سيدنا عمر وصيت كرد. و متن وصيت نامه را در ملاء عام براي مردم خواند. به مسجد رفت و خطاب به مردم چنين گفت: من كسي را از ميان بستگان و خويشاوندان خود براي بدست گرفتن زمام رهبري شما انتخاب نكرده‌ام. بلكه منتخب من عمر است. مردم يك صدا جواب دادند «سمعنا وأطعنا»**([[13]](#footnote-13))** شنيديم و اطاعت كرديم. و در كتاب اخبار عمر ص 61 آمده است كه حضرت علي مرتضی فرمودند: ما جز به عمر به كسي ديگر راضي نيستيم. با در نظر گرفتن همه اين شرايط به اين نتيجه مي‌رسيم كه انتخاب حضرت عمر س انتخابي به موقع، موفق و الهام شده از جانب الله بوده است. و بدين وسيله خداوند اين دين را مورد لطف خود قرار داد. و خواسته است آن را بر تمام اديان غالب گردانيده و بر جهان پهناور و جامعه‌هاي بيمار و قدرتهايي كه زمام بشريت را بدست گرفته و آزادي آنها را سلب كرده بود پيروز گرداند.

12- حضرت علي س در نهج البلاغه مي‌فرمايد:

«فإنما الشورى للمهاجرين و الأنصار، فإن اجتمعوا علی رجل وسموه إماماً كان ذلك لله رضی فإن خرج من أمرهم خارج بطن أو بدعة ردوه إلی ما خرج منه فإن أبی قاتلوه علی اتباعه غير سبيل الـمومنين و ولاه الله ما تولی»**([[14]](#footnote-14))**.

«شورا در امر خلافت مختص مهاجرين و انصار است. هرگاه مهاجرين و انصار بر شخصي اتفاق كردند و او را امير و پيشوا ناميدند، مورد رضايت خداست. اگر كسي از طريق طعن يا احداث بدعت از راي مهاجرين و انصار مخالفت نمايد او را به اطاعت باز گردانيد، اگر سركشي كرد او را به قتل برسانيد».

در پايان گفتار اشاره شده به اين آيه:

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«هر كه مخالفت با پيامبر ص كند، بعد از آنكه معلوم شد براي او هدايت و غير راه مومنين را پيروي كند او را به همان جهتي كه دوستش دارد، رهنمود مي‌گردانيم و در آوريم او را در جهنم و بد جايي است».

روشن مي‌شود كه تعيين امير امري اجتماعي و موكول به راي بزرگان اجتماع است كه هر كسي را انتخاب مردند امير مي‌شود.

حضرت علي به خلافت علاقه نداشت و د

ر جايي مي‌فرمايد:

سوگند به خدا اين كفش پاره نزد من محبوبتر از امارت بر شما است لكن براي اينكه حقي را اقامه كنم يا باطلي را بر اندازم قبول كردم.

انتخاب عمر س با رأي عموم اهل حل و عقد

حضرت ابوبكر س انتخاب سيدنا عمر س را به آراي عمومي(عموم اهل حل و عقد و أهل علم و دانش) حواله مي‌كند. اما از ترس اينكه برگزاري انتخاب بعد از مرگش منجر به اختلاف و جنگهاي خونين گردد و منجر به از هم پاشيدن جهان اسلام گردد. حضرت ابوبكر دستور مي‌دهند كه انتخابات در روزهاي آخر عمر او برگزار شود. در حالي كه يك پايش در جهان ديگر و پاي ديگرش در اين جهان، مهاجرين و انصار مدينه را به دور خود جمع مي‌كنند**([[15]](#footnote-15))**. و به آنها چنين مي‌گويد: آنچه بر سر من آمده است شما مي‌دانيد و گمان ندارم كه از اين بيماري برخيزم. و خدا ذمه شما را از بيعت من آزاد كرده است و كار شما را به خودتان بر گردانيده است. بنابراين، هر كس را دوست داريد همين حالا براي زمامداري خويش انتخاب كنيد زيرا بهتر است تا من زنده‌ام زمامداري تعيين نماييد مبادا بعد از من دچار تفرقه و اختلاف گرديد**([[16]](#footnote-16))**. به دستور حضرت ابوبكر س مهاجرين و انصار برخاستند و جلسات مشورتي تشكيل دادند ولي در جلسات مشورتي به نتيجه‌ای نمي‌رسند و پيش حضرت ابوبكر س برگشتند و گفتند: «رأينا يا خليفة رسول الله رأيك»([[17]](#footnote-17)) «راي ما اي جانشين رسول خدا راي شماست».

حضرت ابوبكر س گفت: شايد كسي را كه من تعيين كنم شما در مورد او دو دسته شويد**([[18]](#footnote-18))**. گفتند: راي شما را قبول داريم.

ابوبكر س گفت: عهد كنيد كه به راي من راضي باشيد. گفتند عهد مي‌كنيم. و با اينكه چه در زمان پيامبر و چه در زمان خويش عمر ابن خطاب را خوب شناخته بود، با اين حال در باره او با اكثر صحابه مشورت خصوصي كرد. كه در ميان آنها عبدالرحمن بن عوف گفت: عمر س از تمام كساني كه در نظر داريد، بيشتر شايسته مقام زمامداري است، اما يك حالت از خشونت و تند مزاجي دارد.

ابوبكر گفت: تاكنون خشونت عمر براي تبديل نرم خويي من بوده است و هرگاه من خشونتي نشان داده‌ام او براي تعديل آن نرم جويي را نشان داده است و اگر زمام امور در دست او قرار گيرد خيلي از خشونتها را ترك مي‌كند. پس به او گفت فعلاً اين مطلب را نزد ديگران بازگو مكن و بعد از بيرون رفتن او عثمان بن عفان را خواند و نظر او را جويا شد. ايشان هم فرمودند كه از ميان ما شايسته‌تر از او كسي نيست. پس ابوبكر با سعيد بن زيد و سعيد بن حضير و كسان ديگر از مهاجرين و انصار مشورت مي‌كند و عموماً به زمامداري عمر س مشورت مي‌دهند**([[19]](#footnote-19))**.

تمام اصحاب با نظر ابوبكر س موافق هستند

فرداي آن روز عبدالرحمن بن عوف س به حضور حضرت ابوبكر س رسيد، به او گفت: اهل نظر در مورد پيشنهاد تو دو بخش هستند بخشي از آنها عيناً نظر شما را دارند و بخش ديگر به عنوان اينكه اين پيشنهاد موافق نظر شماست آن را پذيرفته‌اند**([[20]](#footnote-20))**.

وقتي حضرت ابوبكر س از موافقت اهل نظر مطمئن شدند كاتب خود عثمان بن عفان را خواستند و به او گفتند بنويسد: به نام خداوند بخشنده مهربان، اين است عهد و وصيت ابوبكر بن قحافه در آخرين لحظه‌ای كه از اين جهان بيرون مي‌رود و نزديك به اولين لحظه‌ای كه به جهان ديگر وارد مي‌شود. در اين لحظات هر كافري ايمان مي‌آورد و هر گناهكاري يقين پيدا مي‌كند و هر دروغگويي صادق مي‌شود. من جانشين خود قرار دادم، در اين هنگام و در اين نقطه حساس صداي ابوبكر س خاموش گرديد و به حالت اغما و بيهوشي در آمد، ولي كاتب با سابقه آگاهي قطعي بر منظور حضرت ابوبكر توصيه نامه را اين طور ادامه داد، عمر بن خطاب را. پس از چند لحظه ابوبكر س به هوش آمد و به عثمان گفت: بگو ببينم چه نوشتي؟ عثمان براي او خواند. جانشين خود قرار دادم عمر بن خطاب را. ابوبكر س كاملاً مسرور گشت، كه عثمان در حال بيهوشي او عين منظور او را نوشته است. پس به عثمان گفت: ادامه دهيد، حرف او را بشنويد و از او اطاعت كنيد. اگر او به عدالت رفتار كرد اين همان است كه من درباره او تصور نموده‌ام و اگر به راه انحراف رفت پس هر كس بر اثر گناهان خويش حتماً مجازات مي‌شود. و من جز خير و نيكويي منظور نداشتم و از پشت پرده غيب هم آگاهي ندارم ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: 227]**([[21]](#footnote-21))**. يعني: «و خواهند دانست ظالمان كه بكدام جا باز خواهند گشت‏».

حضرت ابوبكر س اين عهد نامه را امضا كردند و آن را براي توده مردم ارائه دادند**([[22]](#footnote-22))** و به آنها گفتند: آيا به شخصي كه در اين عهدنامه هست بيعت مي‌كنيد؟ عموماً گفتند: سمعنا وأطعنا. در حالي كه بر چند نفر تكيه داده بودند به ميان مردم مسجد آمدند و به آنها گفتند آيا راضي هستيد كه من جانشين براي خود تعيين كرده‌ام كه با او خويشي ندارم. من عمر بن خطاب را جانشين خود كرده‌ام و از او اطاعت كنيد. حرف او را بشنويد، مردم در مسجد عموماً گفتند: سمعنا وأطعنا([[23]](#footnote-23)). پس ابوبكر س فاروق را خواست و آنچه لازم مي‌دانست به او توصيه كرد. حضرت ابوبكر پس از حل اين مشكل و حصول اطمينان از اينكه بعد از او جهان اسلام دچار تفرقه و تجزيه و نابودي نمي‌گردد به فكر كارهاي شخصي خود افتاد و درباره غسل و كفن و دفن خويش وصيت كرد و بعد از چند روز به لقاء الله پيوست.

حضرت فاروق در نصف اخير شب از مراسم دفن ابوبكر صديق فراغت يافت و به منزل خويش برگشت و ساعتها در انديشه مسئوليتهاي عظيمي كه بر دوش او آمده بودند غرق گرديد و فردا صبح زود كه به مسجد آمدند. مردم به صورت امواج به او روي آوردند و با ا و بيعت كردند**([[24]](#footnote-24))**. هيجاني كه داشت تا حدي آرام گرفت و ظهر همان روز به مسجد آمد و مشاهده كرد كه جمع عظيمي از مردم آمده، بر بالاي منبر رفتند و خطبه‌ای تاريخي ايراد نمودند. به علت طولاني شدن كلام اينجا بحث را به پايان مي‌رسانم. خواننده عزيز مي‌تواند براي پي بردن به حقيقت اين واقعه به سيماي فاروق اعظم مراجعه كند.

حضرت ابوبكر س در پرتوي آيات قرآن

1- ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40]**([[25]](#footnote-25))**. يعني: «اگر او (پيامبر) را يارى نكنيد، در حقيقت خداوند هنگامى به او يارى كرد كه كافران در حالى كه يكى از دو تن بود [از مكه‏] بيرونش كردند، هنگامى كه در غار بودند، آن گاه كه به يار خود مى‏گفت: نگران مباش. بى گمان خداوند با ماست‏».

خداوند متعال او را در اين آيه ستوده است، چون او هنگام هجرت در غار ثور همراه رسول خدا بوده است.

2- ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨﴾ [اللیل: 17]**([[26]](#footnote-26))**. يعني: «و بزودى با تقواترين مردم از آن دور داشته مى‏شود. همان كس كه مال خود را (در راه خدا) مى‏بخشد تا پاك شود».

مفسرين بر اين اتفاق دارند كه اين آيه در شان حضرت صديق نازل شده است، زماني كه ايشان تمام مال خود را در راه خدا صرف كرده و پشت سر هم هفت نفر برده را كه به علت اسلامشان مورد آزار و اذيت كفار قرار گرفته بودند خريد و آزاد كرد، خداوند در اين آيه حضرت صديق س را ((اتقی)) يعني بزرگترين متقي معرفي كرده و در آيه‌ای ديگر آورده است ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾. يعني: «گرامى‏ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست‏». از تطبيق دو آيه اين طور بر مي‌آيد كه حضرت صديق از تمام صحابه افضلتر است.

3- ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18]. يعني: «خداوند از مؤمنان- هنگامى كه در زير آن درخت با تو بيعت كردند- راضى و خشنود شد».

اين آيه در مورد صلح حديبيه نازل شده كه خداوند رضايت خود را از كساني كه با پيامبر تا آخرين قطره خون خود بيعت كردند اعلان نموده (كه يكي از آنها حضرت ابوبكر س هستند) بديهي است كه علم الهي محدود به زمان و مكان نيست، او عالم به ما كان و ما يكون است و با توجه به علم خويش اگر از كسي اعلان رضايت كند رضايت او ابدي خواهد بود، بنابراين، خداوند تعالى إلی الأبد از ابوبكر راضي و خشنود است.

4- ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [النور: 22]**([[27]](#footnote-27))**.

يعني «كساني كه از شما داراي وسعت و فضل هستند از دادن به نزديكان و خويشاوندان انكار سرباز نزند». اين آيه هم به اتفاق مفسرين در باره حضرت صديق س نازل شده است. زماني كه به حضرت عايشه س تهمت زده شد و نوزده آيه از قرآن به تبرئه او نازل گشت. حضرت صديق س از انفاق به مسطح كه شريك تهمت و از اقرباي حضرت صديق س بود دست كشيد، حال آنكه پيش از اين واقعه با وي حسن سلوك داشت و بعد از نزول آيه حضرت صديق س انفاق را دوباره شروع كرد.

5- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائدة: 54]**([[28]](#footnote-28))**. يعني: «اى مومنان، هر كه از شما برگردد از دين خود پس خواهد آورد خدا گروهى را كه دوست ميدارد ايشان را و ايشان دوست ميدارند او را متواضع‏اند براى مومنان درشت طبع‏اند بر كافران‏».

اين آيه دلالت بر ايمان ابوبكر صديق س و قيام عليه مرتدين بعد از پيامبر دارد. كساني كه ادعاي پيامبري كردند و مانعين زكات كه حضرت ابوبكر س بر عليه آنها قيام كرد و آنها را نابود كرد.

و گفته خداوند كه فرمود: ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ...﴾ «پس خواهد آورد خدا...».

در مقابلشان مي‌آورد، پس خداوند بلافاصله قومي را عليه آنها حركت مي‌دهد كه آرم و نشانه آنها اين است كه خداوند آنها را دوست دارد و آنها خداوند را دوست دارند. بر مومنان فروتن و در مقابل كفار سر سخت هستند و مصداق اين گفته خداوند همانا حضرت ابوبكر س بوده است.

6- ﴿أَتَقۡتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ﴾ [غافر: 28]. «آيا مى‏خواهيد مردى را بكشيد بخاطر اينكه مى‏گويد: پروردگار من «اللَّه» است‏».

اگر چه اين آيه در مورد مردي از بني اسرائيل است ما اين آيه در مورد حضرت ابوبكر صديق س صادق مي‌آيد. زماني كه مشركين پيامبر را مي‌زدند و حضرت ابوبكر صديق س آمدند و گفتند: ﴿أَتَقۡتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ﴾ مشركين با شنيدن اين آيه به جان حضرت ابوبكر س افتادند و او را زدند تا بيهوش شد.

اثبات خلافت حضرت ابوبكر س از احاديث و راويان

1- «عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: قَالَ رسول اللهص: لاَ أَدْرِى مَا بَقَائِى فِيكُمْ فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِى أَبُوبَكْرٍ وَعُمَر»**([[29]](#footnote-29))**.

«از حضرت حذيفه روايت شده كه آن حضرت ص فرمودند: نمي‌دانم ماندن من در ميان شما تا چه موقع است لذا با دو نفر (ابوبكر و عمر) كه بعد از من خليفه مي‌شوند اقتدا كنيد». حضرت علي س نسبت به حقانيت خلافت صديق يك لمحه ترديد نكرده‌اند، چنانچه حافظ عبدالله در كتاب استيعاب از حضرت علي س روايت مي‌كند.

2- «». «عن قيس بن عبادة قال: قال لي علي بن أبي طالب: إن رسول الله مرض ليالي وأياماً ينادی بالصلاة فيقول: «مروا أبابكر يصل فليصل بالناس» فلما قبض رسول الله ص نظرت فإذا الصلاة علم الإسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله ص لديننا، فبايعنا أبابكر س»([[30]](#footnote-30)).

«حضرت قيس بن عباده از حضرت علي روايت مي‌كند: كه آن حضرت چند شبانه روز مريض بودند و براي نماز اذان گفته مي‌شد، آن حضرت ص مي‌فرمود: كه ابوبكر را بگوييد كه براي مردم امامت دهد. زماني كه آن حضرت ص وفات يافت من انديشيدم كه نماز شعار اسلام و اساس و ستون دين است لذا ما براي دنياي خود كسي را انتخاب مي‌كنيم كه او را آن حضرت ص براي پيشواي دين ما انتخاب كردند، پس ما به دست ابوبكر س بيعت كرديم».

3- «عَن جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمِ س قَالَ: أَتَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ص فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِع إِلَيْهِ قَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ كَأَنَّهَا تَقولُ: الْمَوْتَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِنْ لَمْ تَجِدِيني فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ».([[31]](#footnote-31)).

«حضرت جبير بن مطعم روايت مي‌كند كه زني پيش پيامبر ص آمد و به آن حضرت نسبت به معامله‌ای گفتگو كرد، آن حضرت دستور دادند كه بعداً بيايد، آن زن گفت: كه اگر آمدم و شما را نيافتم (اگر شما فوت كرديد) پيش چه كسي بيايم؟ آن حضرت فرمود: پيش ابوبكر س بيا. اين حديث و حديث جلوتر دليل روشني است، بر خلافت حضرت صديق س . چنانچه در مستدرك حاكم از حضرت انس ص منقول است، كه قبيله بني مصطلق او را به نزد آن حضرت فرستادند، كه ما زكات خود را بعد از شما به چه كسي بدهيم فرمودند: به ابوبكر س بعد از او نام حضرت عمر و حضرت عثمان را بردند».

4- «عَنْ عَلِىٍّ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَا خَلاَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ» **([[32]](#footnote-32))**.

حضرت علي س از پيامبر ص روايت مي‌كند: كه آن حضرت ص فرمودند: حضرت ابوبكر و حضرت عمر، سردار بزرگان (سالخوردگان) اهل جنت‌اند غير از انبياء و مرسلين ‡.

ف) اين حديث از حضرت علي س با اسانيد متعدد منقول است، مطلب حديث اين نيست كه كساني كه در جنت سالخورده مي‌شوند حضرت ابوبكر و حضرت عمر سردارشان قرار مي‌گيرند، زيرا در جنت كسي سالخورده نمي‌شود و همه نوجوان خواهند شد. بلكه مطلبش اين است: كه كساني كه در دنيا سالخورده و پير فوت مي‌كنند سردارشان خواهند شد. همچنين است مطلب آن حديث كه حضرت حسين سردار جوانان اهل جنت‌اند (مثل مسئله بالا).

5- «عن علي بن أبي طالب س قال: «خير الأمة بعد نبيها أبوبكر ثم عمر»**([[33]](#footnote-33))**.

از حضرت علي س روايت شده كه ايشان فرمودند: «كه بهترين اين امت بعد از پيامبر، ابوبكر و پس از آن عمر است».

ف) اين گفتار حضرت علي است كه از او هشتاد نفر روايت كرده‌اند.

6- «قال رسول الله ص لأبي بكر: أنت صاحبي في الغار وصاحبي على الحوض»**([[34]](#footnote-34))**.

«حضرت رسول ص به ابوبكر س فرمودند: كه تو رفيق غار من بودي و بر حوض كوثر نيز رفيق من خواهي شد».

7- «عن أبي سعيد الخدري س عن النبي ص قال: إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَىَّ فِى صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً مِنْ أُمَّتِى لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ ، إِلاَّ خُلَّةَ الإِسْلاَمِ ، لاَ يَبْقَيَنَّ فِى الْـمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلاَّ خَوْخَةُ أَبِى بَكْرٍ»**([[35]](#footnote-35))**.

از حضرت ابو سعيد خدري روايت شده از آن حضرت ص فرمودند: «به تحقيق كه از همه بيشتر احسان كننده به من در رفاقت به اموال خويش ابوبكر است، اگر من غير از خدا كسي را خليل مي‌گرفتم پس ابوبكر را خليل مي‌گرفتم، لكن محبت و اخوت اسلام است و در مسجد به غير از دروازه ابوبكر دروازه كسي ديگر باز نشود».

8- «عن عايشه ل قالت: سمعت رسول الله ص یقول: لا ينبغي لقوم فيهم أبوبكر أن يؤمهم غيرهم»**([[36]](#footnote-36))**.

از حضرت عايشه س روايت شده كه آن حضرت ص فرمودند: «براي جماعتي كه ابوبكر در آن وجود داشته باشد مناسب نيست كه شخص ديگري امامت بدهد».

9- «عن أنس بن مالك س قال: قال رسول الله: أرحم أمتي بأمتي أبوبكر»**([[37]](#footnote-37))**.

«از حضرت انس بن مالك س روايت شده فرمودند: از همه امت من نسبت به امتم ابوبكر س مهربانتر است».

10- «عن عبد خير قال: سمعت عليا يقول علی الـمنبر: ألا أخبركم بخير هذه الأمة بعد نبيها، قال: فذكر أبابكر ثم قال: علي أخبركم بالثاني قال فذكر عمر»**([[38]](#footnote-38))**.

«از عبد خير روايت شده كه از حضرت علي س شنيدم كه بر بالاي منبر مي‌گفت: «آيا خبر دهم شما را به بهترين اين امت بعد از پيامبر، پس حضرت ابوبكر را نام برد و دوباره گفت: آيا خبر دهم شما را به بهترين اين امت بعد از ابوبكر پس نام حضرت عمر س را برد».

11- «عن عائشة ل قالت: قال لي رسول الله ص في مرضه: ادعي لي أبابكر أباك وأخاك حتی أكتب كتاباً فإني أخاف أن تتمنی متمناً ويقول قائل: أنا، ويأبی الله و المؤمنون إلا أبابكر»**([[39]](#footnote-39))**.

«از حضرت عايشه س روايت شده پيامبر ص در موقعي كه مريض بودند به من فرمودند: پدر و برادرت را برايم صدا كن، تا اين كه بنويسم نوشته‌ای را، هر آيينه من مي‌ترسم كه آرزو كننده‌ای خلافت را آرزو كند و بگويد كه من هستم و خداوند و مومنان غير از ابوبكر س كسي ديگر را ناپسند مي‌دانند».

12- «عن رسول الله ص أنه قال:عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، الْـمَهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»**([[40]](#footnote-40))**.

«از رسول خدا ص روايت شده: كه فرمودند بر شما است عمل كردن به سنت من و سنت خلفاي راشدين، هدايت شده، (راه يافته) و بگيريد سنتها را با دندانهاي نواجذ (محكم بگيريد».

13- «أبوبكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحه في الجنة وزبير في الجنة وعبدالرحمن بن عوف في الجنة وسعد بي أبي وقاص في الجنة وسعيد بن زيد في الجنة وأبو عبيدة بن الجراح في الجنة»**([[41]](#footnote-41))**.

«پيامبر ص فرمودند: ابوبكر بهشتي است، عمر بهشتي است، عثمان بهشتي است، علي بهشتي است طلحه و زبير بهشتي است، سعد بن ابي وقاص بهشتي است، سعيد بن زيد بهشتي است و ابو عبيده بن جراح بهشتي است».

اصطلاح عشره مبشره ده يار بهشتي در فرهنگ اسلامي يك واژه معروف و آشنا است، رسول گرامي اسلام به ده نفر از ياران خويش نويد وعده بهشتي بودن را داده است، بديهي است كه تمام اخبار و گفته‌هاي آن حضرت از وحي الهي سرچشمه مي‌گيرد و بر اساس وحي، ايشان به بهشتي بودن اين افراد اعلان فرمودند.

آيه ولايت

استناد كرده شده به آيه 55 سوره مائده: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55]. يعني: «جز اين نيست كه دوست شما خداست و رسول او و مومنانى كه بر پا ميدارند نماز را و ميدهند زكوة را و ايشان پيوسته نمازگزارند».

در شان نزول اين آيه گفته‌اند: كه حضرت علي س در حال ركوع بود كه فقيري آمد و درخواست كمك كرد، حضرت علي هم انگشترش را به او صدقه داد و اين آيه در حق او نازل شد.

اماميه گفته‌اند: مراد از ولي در اين آيه ولايت به معناي رهبري است، كه منحصر به خداوند و پيامبر ص و كساني است كه ايمان آوردند، و مراد از ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ علي س است، چون او در حال ركوع صدقه داد**([[42]](#footnote-42))**. اما در نزد ما اين آيه بر اين موضوع وارد نشده است.

قرينه اول: اين آيه در شان تمام مهاجرين و انصار نازل شده است به دليل اينكه با صيغه جمع (الذين) آمده است و اين معنا حقيقي (الذين) است، اگر چه گاهي مجاز حمل بر مفرد هم مي‌شود، اما در اين جا دليلي براي صرف نظر كردن از معناي ظاهري آن وجود ندارد. و اما مراد ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ ركوع حسي و عملي نيست زيرا صدقه دادن در حال نماز مبطل نماز است، بلكه مراد از آن خشوع و فروتني است (وَ هُمْ خَاشِعُونَ)**([[43]](#footnote-43))**.

قرينه دوم: از لفظ ولي معناي رهبري لازم نمي‌آيد بلكه گاهي مراد از آن ياور، دوست، همسر و رييس است. و آيه بعد از آن يعني**([[44]](#footnote-44))**:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَ﴾ [المائدة: 57]

«اي مومنان كسي را از اهل كتاب يعني ((يهوديان و مسيحيان)) و از كافران به دوستي نگیريد كه دين شما را مسخره مي‌كنند و به بازي مي‌گيرند».

مانع از آن مي‌شود كه در اينجا (ولي) به معناي رهبر باشد، زيرا ممكن نيست كه در اين آيه اوليا را كه (جمع ولي) است به معناي رهبر گرفت، چون به ذهن هيچ يك از مومنان خطور نكرده (و نخواهد كرد) كه كسي از يهود يا نصاری را خليفه كنند (اما طرح دوستي و رفت و آمد به عنوان همكار و همسايه قابل تصور بوده است لذا خداوند اهل ايمان را از دوستي با آنان بر حذر داشته است)**([[45]](#footnote-45))**.

قرينه سوم: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ﴾ ﴿يُقِيمُونَ﴾ ﴿َيُؤۡتُونَ﴾ و ﴿رَٰكِعُونَ﴾.

تمام کلمات اين آيه به صورت جمع است هيچ جايش مفرد نيست و حضرت علي يك نفر است، معلوم شد كه اين آيه در شان يك نفر نيست در شان عده‌ای است و چطور مي‌شود كساني شاكي مي‌شوند آقا پشتيبان نداريم قوم يهود ما را ترك كردند بعد خدا به آنها دلداري بدهد كه آقايان ناراحت نباشيد حضرت علي يك نفر پشتيبان شماست اگر اين طوري معنی كنيم با عقل سازگاري ندارد اينكه بگوييد قومي دشمن شماست، ناراحت نباشيد يك نفر پشتيبان شماست، بلكه در اينجا مي‌گويد كه اگر آن عده يهودي شما را رها كردند شما ناراحت نباشيد مومنين تمام ياران و اصحاب رسول الله پشتيبان شما هستند نه يك نفر (حضرت علي).

قرينه چهارم: ﴿ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ و او را به معنای حال مراد گرفتند و اين چيز مسلمي است كه واو در معنای جمع معنای حقيقي است و در حال اين معنی مجازي است و اين يكي از قوانين اصول است كه براي اختيار معناي مجازي دليل و قرينه لازم است، تا زماني كه قرينه‌ای وجود نداشته باشد ترك معنای حقيقي و اختيار معنای مجازي اصلاً جايز نيست و اينجا چه مدركي دلالت مي‌كند اين واو در معنای جمع نيست و در معنای حال است از اين هم بگذريم، اگر واو را در معنای حال مراد بگيريم نتيجه اين مي‌شود. بنابر دستور زبان و نحو عربي جمله‌ای كه بعد از چند جمله به صورت حال ذكر شود اين از مجموعه چند جمله معطوفه حال قرار مي‌گيرد پس به اين صورت ﴿ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ تنها حال ضمير يوتون الزكوه نيست بلكه حال ضمير ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و يُقِيمُونَ الصَّلاةَ﴾ هر دو مي‌باشد.

قرينه پنجم: خوب حال زكوة را در حال ركوع انجام دادن يك داستاني بيان شده، ولي نماز را در ركوع چطور انجام مي‌دهند، اين معني ندارد كه نماز در ركوع انجام مي‌گيرد.

قرينه ششم: از اين هم بگذريم اين قول را بپذيريم مسئله اينجاست كه گفته شده كه زكات مي‌دهند اين براي ما ثابت نشده كه حضرت علي غني و صاحب زكات بوده تاريخ زندگي حضرت علي گواهي مي‌دهد كه حضرت علي بيش از غذاي يك شبانه روز را در منزل نگه نمي‌داشت. اجازه نمي‌داد كه در منزلش بيش از يك شبانه روز غذايي باشد چه برسد به پول، چه برسد به طلا و نقره و وسايل انفرادي ديگر كه زكات واجب شود. طبق قانون شرعي زكات بر صاحب نصاب واجب است نه بر آدم فقير و آن هم شرط است كه يك سال بگذرد چطور زكات واجب شد از اين هم بگذريم.

قرينه هفتم: زكات دادن به مسلمانان لازم است به كافر لازم نيست، سائل از كجا متوجه شد كه اين انگشتر مال من است مسلمان تا زماني كه گفته نشود آقا اين ملك مال تو، با انداختن يك انگشتري نمي‌تواند اين را برداشت كند كه اين ملك مال من است و نمي‌تواند از آن استفاده كند و از اين هم بگذريم.

قرينه هشتم: اگر اين داستان و اين مسائل را بپذيريم نتيجه‌اش اين مي‌شود كه پرداخت زكات در حال ركوع مورد ستايش قرار گرفته و مسلماً چيزي كه در آيه قرآن مورد ستايش قرار گيرد اگر فرضاً واجب قرار نگيرد حداقل مستحب قرار مي‌گيرد بنابراين استجباب، اين لازم است همان طور كه در جاهاي ديگر زكات ادا كرده مي‌شود در ركوع نيز ادا شود در حالي كه چنين چيزي مشاهده نمي‌شود و هرگز ادا نمي‌شود.

قرينه نهم: لفظ﴿يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ مضارع هستند و مضارع دلالت بر استمرار دارد يعني اين كارها هميشه انجام مي‌گيرد نه يك بار و ﴿يُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ مستقبل است يعني تا زمان حياتشان مومنين زكات مي‌دهند، اين يك نوبت نيست كه معني كنيم اينها در ركوع زكات مي‌دهند، يعني هر بار كه نوبت زكات مي‌رسد در ركوع زكات مي‌دهند براي اين موضوع حداكثر يك داستان بيان شده است. و بار دومي و سومي وجود ندارد كه حضرت علي در ركوع زكات يا انگشتري را داده باشد در صورتي كه بايد بر دوام و تكرار حداقل سه بار اين عمل انجام گرفته باشد. بعد اين مفهومش درست در مي‌آيد. در حالي كه اين داستان را تمام محدثين و حفاظ حديث مانند ابن حجر و غيره مي‌نويسد كه كلاً داستان ضعيف است.

قرينه دهم: اين داستان را اگر بپذيريم اين داستان به مقام حضرت علي و به مقام نماز توهيني است زيرا حضرت علي شخصي بوده است كه او را تاريخ به اين صورت معرفي مي‌كند كه از پاي مباركش تير در مي‌آورند و اطلاع پيدا نمي‌كند، در حال نماز به بدنش تير زده مي‌شود متوجه نمي‌شود كه من تير خوردم خون جاري مي‌شود از بدنش در حال نماز متوجه نمي‌شود كه خون از بدنش جاري مي‌شده، چطور متوجه مي‌شود كه سائلي آمده و بعد انگشترش را در آورد و انداخت كه بردارد و برود اين عمل كثير خلاف مقام نماز است و هم خلاف مقام حضرت علي است اصلاً معرفي توهين آميزي است به حضرت علي.

كه در حال نماز علي توجهش به خدا نبوده بلكه به يك سائلي بوده و صداي مردم را مي‌شنيد چنين چيزي با نام حضرت علي موافقت نمي‌كند و درست در نمي‌آيد و حضرت علي مقامش خيلي بالاتر از اين است كه اين طور معرفي شود.

قرينه يازدهم: حصر در إنما به عنوان خبر براي كسي بكار مي‌رود كه در وقت شنيدن خير نسبت به آن متردد و مشكوك باشد. وقتي كه اين آيه نازل شد در مورد خلافت هيچ اختلافي وجود نداشت زيرا آن موقع عصر نبوت بود (و رسول خدا ص حضور داشت) و امامت به نيابت از نبوت هست، پس دليلي براي آوردن إنما نيست **([[46]](#footnote-46))**.

زيرا مادامي كه ذهن مخاطب از خبر عاري و خالي است نيازي به آوردن انما و حصر نيست بنابراين (مراد از ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ...﴾ فقط ياري و دوستي است.

2) و گاهي بر اولويت او براي خلافت چنين استدلال شده كه او پسر عموي پيامبر ص بوده است. و از ساير خلفا به آن حضرت نزديكتر بوده است پس اگر از راه وراثت هم باشد او سزاوارتر است**([[47]](#footnote-47))**.

جواب آن به دو دليل است:

اولاً واضح است كه اسلام امامت را بر مبناي وراثت تاييد نمي‌كند بلكه مسلمانان خود مي‌توانند با هر كسي از قريش به عنوان خليفه بيعت نمايند.

ثانياً: اگر اصل مبتني بر وراثت باشد مسلماً عباس عموي پيامبر ص سزاوارتر بود زيرا كه او از حضرت علي س به پيامبر ص نزديكتر و از نظر سن هم بزرگتر بود.

3) پس چه بسا گاهي بر اولويت او چنين استدلال كه حضرت علي س داماد رسول خدا ص است.

جوابش اين است كه:

اگر اصل مبتني بر دامادي باشد پس حضرت عثمان س سزاوارتر از حضرت علي س و حضرت ابوبكر س است، چون حضرت عثمان س دو دختر پيامبر ص را به عقد خود در آوردند.

واقعه غدير خم

دكتر جواد مشكور مي‌نويسد:**([[48]](#footnote-48))** در اواخر ذي قعده سال دهم هجري پيامبر خدا ص با زنان و ياران و افراد بسياري براي اداي حج فرض به مكه رفتند، چون سفرهايي كه پيش از اين به مكه رفته بودند، همگي صورت عمره داشت اين تنها حج پيغمبر خدا ص در دوران زندگي او بود و چون در آخرين سال زندگي حضرت روي داد آن را حجه الوداع خوانده‌اند.

حضرت علي كه در اين هنگام از يك ماموريت جنگي از يمن فرا رسيده بود و چند قرباني براي حج پيغمبر ص برداشت، كسي را به جاي خود به لشكريان خويش گمارده، به رسول خدا پيوست لشكرياني كه از يمن آمده بودند غيبت او را مغتنم شمرده از غنايم تعدادي لباس برداشته و پوشيدند. پس از اداي مراسم حج حضرت علي س بازگشت و چون لشكريان را در آن حال ديد بر آشفت به جانشين خود گفت: چرا ايشان بدون اجازه من اين جامه‌ها را پوشيده‌اند؟ وي عرض كرد: كه من اين جامه‌ها را بر آنان پوشانيدم تا آراسته و زيبا باشند.

حضرت علي س فرمود كه جامه‌ها از تن بيرون كنند و جاي خود بگذارند، لشكريان از حضرت علي س سخت برنجيدند و شكايت پيش رسول خدا ص بردند پيامبر ص براي فرو نشاندن اين فتنه برخاست و خطبه‌ای ايراد فرموده در آن ميان فرمودند:

«اي مردم از علي شكوه نكنيد به خدا قسم وي در امري كه مربوط خدا و در راه حق باشد سختگيرتر از آن است كه از او به توان گله كرد». پس از اداي مراسم حج رسول خدا ص با اردوي خود به سوي مدينه بازگشت.

در هجدهم ذي حجه سال دهم هجري در راه به آبگيري به نام غدير خم كه نزديك جايي به نام جحفه بود رسيد، مسلمانان در آنجا با رسول خدا از شتران خود فرود آمدند تا چندي بياسانيد. . . سپس پيامبر ص خطبه‌ای خواند و بعد از خطبه در حق حضرت علي س فرمود: «من كنت مولاه. . .» همه عامه و خاصه (سني و شيعه) اين حديث را نقل كردند، منتهی محدثان عامه آن را مربوط به نارضايتي لشكريان علي س از او مي‌دانند و محدثان شيعه مربوط به جانشيني او**([[49]](#footnote-49))**.

حديث غدير

اماميه معتقدند كه جمله اصول مذهب اعتقاد اين است كه پيامبر ص امامت حضرت علي س را معين كرد و او را به عنوان خليفه بعد از خود تعيين نمود و چنين استدلال كردند:

وقتي كه رسول خدا در هجدهم ذي حجه از حجه الوداع بازگشت و به مكاني كه آن را غدير مي‌ناميدند رسيد در آنجا توقف كردند و در حق علي س فرمودند: «اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ([[50]](#footnote-50)).

«هر كسي من دوست او هستم علي هم دوست اوست، خداوند ياور كسي باش كه ياور اوست و دشمن كسي باش كه دشمن اوست».

براي آشنا شدن بيشتر با دلايل اهل تشيع به كتاب الغدير علامه اميني مراجعه شود.

پاسخ اول اين است: كه به فرض صحت آن، مطلبي در آن نيست كه اشاره نمايد كه او براي خلافت از ديگري برتر و اولی است و لفظ مولی هم به معناي امام به كار نمي‌رود، اين از يك جهت و اما از جهت ديگر آن حضرت ص فرمودند هر كس من مولاي او هستم پس علي س مولاي اوست، يعني در زمان حيات و بعد از رحلت آن حضرت، پس اگر اين قول دليل بر ولایت حضرت علي باشد، لازمه‌اش اين است كه بايد در زمان پيامبر ص هم سرپرستي و مسئوليت امور را داشته باشد چرا كه او بنابر اين قول شريك آن حضرت ص در رهبري و ولايت است در حالي كه كسي كه شريك آن حضرت ص نيست و به فرض اگر اين روايت دلالت اولويت كند، لازم نيست بر الويت در رهبري و خلافت دلالت كند اگر چنين مي‌بود، همانا مي‌فرمودند: «اللهم وال في تصرفه وعاد من لم يكن كذلك»**([[51]](#footnote-51))**.

«خداوند ياور كسي باش كه تحت اختيار و فرمان اوست و دشمن كسي باش كه تحت اختيار او نيست».

لازم نبود پيامبر ص امتش را در سر در گمي قرار دهد تا در بين شان نزاع بوجود آيد.

نعوذ بالله پيامبر ص مردم آزار بود؟ پس حديث: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ...» فقط دلالت بر قدرت و منزلت والاي حضرت علي س مي‌كند، اگر غير از اين باشد جا دارد كه بپرسيم اگر مقصود پيامبر ص از اين مطلب خلافت بوده چه چيزي مانع شد كه در آن اجتماع انبوه و بي‌سابقه كه به روايتي هشتاد هزار و به روايتي ديگر يكصد بيست و چهار هزار نفر بوده‌اند خلافت علي س را با عبارتي واضح و صريح كه غير قابل تغيير باشد اعلان نكند.

دكتر محمد جواد مشكور مي‌نويسد: مطلبي كه بر ما مجهول است اين است، كه چرا در اجتماع سقيفه كسي از مهاجر و انصار سخني از حديث غدير با وجود مسلميت آن به ميان نياورده است.

اگر طرفداران حضرت علي از اين حديث كه از تاريخ صدور آن كمتر از يك سال مي‌گذشت**([[52]](#footnote-52))** و بايستي همه كساني كه در حجه الوداع حاضر بودند آن را بخاطر داشته باشند ذكر مي‌كردند، سرنوشت اسلام طوري ديگر مي‌شد.

«نعوذ بالله همه مرتد شدند و حكم پيامبر را ناديده گرفتند و يك نفر نبود كه بگويد پيامبر ص در حجه الوداع چنين فرمودند».

پاسخ دوم: مولی داراي معاني زيادي مي‌باشد من جمله، سيد، آقا، ارباب، بنده، آزاد كننده، بنده آزاد شده، ولي نعمت، نعمت دهنده، شريك، پسر، پسر عمو، خواهر زاده، عمو، داماد نزديك، قريب خويشاوند، پيرو، تابع**([[53]](#footnote-53))**.

در اينجا (مولی) به معناي دوست است، نه خليفه چنانچه در سوره محمد آيه ده خداوند مي‌فرمايد:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ ١١﴾ [محمد: 11]. يعني: «اين به سبب آن است كه خداوند دوست (كار ساز) مسلمان است و به سبب آن است كه كافران را هيچ كار سازي نيست». و نيز در سوره دخان آيه 41 خداوند مي‌فرمايد:

﴿يَوۡمَ لَا يُغۡنِي مَوۡلًى عَن مَّوۡلٗى شَيۡ‍ٔٗا وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤١﴾ [الدخان: 41]. يعني: «روزي كه دفع نكند هيچ دوستي از دوست ديگر چيزي را و نصرت داده نمي‌شود».

و چندين آيه ديگر كه در همه مولی به معناي دوست است و مطلقاً به معناي خليفه بكار نرفته است.

سوم: اينكه حضرت رسول ص همان طور كه گفتيم پس از قضيه غدير خم ابوبكر س را در مدت بيماري به جاي خود به مسجد فرستاد اگر علي س خليفه مي‌بود بايد او را به مسجد مي‌فرستاد**([[54]](#footnote-54))**.

چهارم: اينكه اگر علي س خليفه بود تقاضاي عباس عمويش در هنگام بيماري پيغمبر كه علي س نزد آن حضرت ص برود و از او درخواست تعيين خليفه نمايد بيمورد خواهد بود**([[55]](#footnote-55))**.

پنجم: اينكه در نهج البلاغه خطبه (91) حضرت علي مقام وزارت را براي خود انتخاب مي‌فرمايد. كسي كه به امر خدا و رسول خليفه شده باشد حق ندارد از امر خدا و رسول تخلف نمايد. و به وزارت غير خليفه تن در دهد**([[56]](#footnote-56))**.

ششم: اينكه نهج البلاغه خطبه (37) حضرت علي مي‌فرمايد:**([[57]](#footnote-57))** من به موجب عهد و ميثاقي كه در گردن داشتم، با خلفا بيعت كردم. كسي كه خودش خليفه است، چگونه براي بيعت با ديگران عهد و ميثاق مي‌بندد. اعتراف به عهد و ميثاق براي بيعت با ديگران دليل روشني است بر اينكه حضرت علي داراي مقام خلافت نبوده و موضوع غدير خم ارتباطي با امر خلافت نداشته است.

هفتم: اينكه تمام مورخين بيان كرده‌اند به اينكه حضرت رسول براي خود خليفه معين نكرده و ابوبكر س را از لحاظ بزرگي سن به مسجد فرستاده و بعد از رحلت رسول مهاجرين و انصار به همين لحاظ او را به خلافت برگزيدند.

هشتم: اينكه اگر مقصود پيامبر ص از تشكيل غدير خم ابلاغ خلافت علي س بود و خدا به او امر فرموده بود (بلغ ما أنزل إليك) واجب بود صريحاً بفرمايد علي س خليفه و جانشين من است، ايما و اشاره در امر به آن حضرت كه ستون خيمه اسلام است شايسته رسول نيست، در صورتي كه خدا او را اطمينان داده (و الله يعصمك من الناس) با اين اطمينان واجب بود همان طور كه احكام نماز، روزه، زكات، حج و جهاد را صريحاً ابلاغ فرموده خلافت علي س را هم صريحاً ابلاغ فرمايد كه مردم دچار شك و ترديد نشوند و گمراه نگردند.

نهم: اينكه در سوره نور آيه 55 خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ [النور: 55]. يعني: «خداوند وعده داده است كساني از شما را كه ايمان آورده‌اند و كارهاي نيكو انجام داده‌اند، به خلافت بر گزيند، همان طور كه قبلاً كساني را به خلافت برگزيده است».

اين آيه يكي از معجزات قرآن است كه در زمان ضعف و ذلت، و ياس مسلمين، خلافت و زمام داري را به آنها مژده داده، و پيش گويي فرموده است اين آيه را آيه استخلاف مي‌گويند كه صريحاً دلالت دارد، بر اينكه خلفا و جانشينان پيامبر ص متعدد خواهد بود و منحصر به فرد نيست.

اگر حضرت علي س خليفه بلافصل باشد يعني خلافت ابوبكر س و عمر س و عثمان س باطل است. چون خلافت منحصر به فرد نمي‌شود و موردي براي صيغه جمع و ضمير جمع باقي نمي‌ماند و اعجاز قرآن مبدل به چند كلمه كاذبه خواهد شد، بنابراين آيه استخلاف دليل قاطعي است بر صحت خلافت خلفا و بطلان اختصاص آن به حضرت علي س .

ممكن است گفته شود: كه مصداق جمع از علي س و ائمه درست مي‌شود.

مي گوييم غير از حضرت حسن آن هم به طور ناقص احدي از ائمه به مقام خلافت نرسيده‌اند و همه بر اثر ظلم ظالمان وقت در زندان و يا گوشه گير بوده‌اند و چه مانعي دارد كه به احترام قرآن در راي مهاجرين و انصار و احترام گفتار خود حضرت علي س و صحت بيعت و اقتداي او به خلفا و درست بودن تزويج شهر بانو با حضرت حسين س و حلال بودن حقوق ساليانه‌ای كه امير از خلفا دريافت مي‌داشت و رفع اختلاف خلافت آنها را هم درست بدانيم.

دهم: اينكه اگر مقصود از كلمه (مولی) خليفه باشد. ترجمه عبارت اين طور مي‌شود «من خليفه هر كسي هستم علي هم خليفه اوست. خدايا خليفه كن هر كس كه علي س را خليفه كند . . .».

يازدهم: اينكه اگر علي س به امر خدا و رسول خليفه شد، چرا از امر خدا و رسول تخلف نمود. و همه جا از قبول خلافت گريزان بود. و وزارت را بر خلافت ترجيح مي‌داد. بديهي است كه علي س از امر خدا و رسول تخلف نمي‌ورزد.

از اين دلايل روشن مي‌شود كه قضيه غدير خم به هيچ وجه ارتباطي با امر خلافت نداشته و مقصود حضرت فقط ترغيب ولايت و دوستي علي بوده كه خشم و سوء ظن فاتحين يمن رفع و تبديل به حسن ظن شود. جاي بسي تعجب است كه يكصد و بيست و چهار نفر هزار نفر كه در غدير خم حضور داشتند در ظرف يك سال همه مردند و منقرض شدند يك نفر هم باقي نمانده بود كه داستان غدير را به اهل سقيفه بني ساعده تذكر بدهد.

دوازدهم: آيا خود علي س واقف به آن آيات و احاديث بود يا نبود و معنای آن را نمي‌دانست؟ يا بر خلاف قرآن و فرمايش رسول از قبول خلافت تخلف ورزيده و از امر خدا و رسول تخطي كرد؟

يا العياذ بالله تنفر او تظاهر و دروغ بوده استک ﴿يَقُولُونَ بِأَفۡوَٰهِهِم مَّا لَيۡسَ فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ [آل‌عمران: 167]**([[58]](#footnote-58))**. حضرت علي س اگر كوچكترين دليلي را در قرآن يا حديث يا غدير خم بر خلافت خود سراغ مي‌داشت و خود را از جانب خدا و رسول خليفه مي‌دانست ممكن نبود از امر خدا و رسول تخلف كند همان طور كه حضرت رسول تك و تنها بدون اعتنا به كشته شدن در برابر انبوه كفار نبوت خود را اظهار نمود، بر او واجب بود، كه رسول را مقتداي خويش قرار دهد. بصيرت حضرت علي س از خدا و رسول موقع شناس‌تر نبود كه گفته شده صلاح ندانست كه شمشير بكشد، علي از امر خدا و رسول سركشي نمي‌كند، علي ترك واجب نمي‌كند، علي س از بشر نمي‌ترسد، علي از بذل جان نمي‌هراسد، علي س زير بار ظلم نمي‌رود، علي با ظالم بيعت نمي‌كند، علي س 25 سال پشت سر ظالم نماز نمي‌خواند، علي دختر خود را به ظالم نمي‌دهد**([[59]](#footnote-59))**.

علي س وزير ظالم نمي‌شود، علي از ظالم حقوق ساليانه قبول نمي‌كند، علي از ظالم تمجيد نمي‌كند، علي حيدر كرار است، علي صاحب ذوالفقار است، علي فرزند ابي طالب است، علي اسدالله الغالب است، علي آتش پيكار را بر تحمل عار ترجيح مي‌دهد، علي مرگ رنگين را خوشتر از زيست ننگين مي‌داند علي ترسو نيست، علي دو رنگ نيست، علي دروغگو نيست.

سوال مي‌شود، كه چه لزومي دارد. پيامبر ص دوستي خود را با علي بيان كند؟

جواب: چون بعضي به علي س بد و بي‌راه مي‌گفتند و به گوش پيامبر ص رسيده بود اگر پيامبر ص اين بحث دوستي را با علي س عنوان نمي‌كرد بد و بي‌راه گفتن به حضرت علي س سنت مي‌شد.

چرا كه وقتي كاري در زمام حيات رسول انجام شود و پيامبر ص آن را بشنوند و سكوت كنند، يعني تصديق كرده‌اند، بنابراين بخاطر اينكه اين امر سنت نشود، پيامبر لازم دانستند كه مردم را جمع كنند، و ابراز دوستي با حضرت علي را مطرح كنند.

سيزدهم: حضرت علي در نهج البلاغه به اين نكته اشاره مي‌كند:

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالحَقِّ، وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ، مَا أَنْطِقُ إلاَّ صَادِقاً، وَقَدْ عَهِدَ إِلَيَّ بِذلِكَ كُلِّهِ، وَبِمَهْلِكِ مَنْ يَهْلِكُ، وَمَنْجَى مَنْ يَنْجُو، وَمَآلِ هذَا الاَْمْرِ، وَمَا أَبْقَى شَيْئاً يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي ألاَّ أَفْرَغَهُ فِي أُذُنَيَّ وَأَفْضَى بِهِ إِلَيَّ»**([[60]](#footnote-60))**. يعني: «سوگند به خدايي كه پيغمبر را بر فرستاد و او را بر خلق برگزيد، من سخن نمي‌گويم، مگر به راستي، به تحقيق آن حضرت تمام وقايع را به من گفته و راه رستگاري و تبهكاري را بيان فرموده و عاقبت امر خلافت را به من خبر داده و چيزي باقي نگذاشته كه بر سر من بگذرد مگر آن را در هر دو گوشم فرو برده و به من خاطر نشان كرده است».

چهاردهم: اگر سيدنا علي مخالف حكومت خلفا مي‌بود وزير و همكار آنها نمي‌گرديد. در كتاب تاريخ ابن اثير ج 3 ص 55 نقل شده كه حضرت علي بهترين مشاور و خيرخواه سيدنا عمر و قاضي توانا و حكيمي براي مسائل پيچيده بود**([[61]](#footnote-61))**.

حتي از سيدنا عمر نقل شده كه گفت: «لو لا علي لهلك عمر» «اگر علي نبود، عمر به هلاكت مي‌رسيد»**([[62]](#footnote-62))**.

پانزدهم: اگر حضرت علي نسبت به حضرت عمر سوء نيتي مي‌داشت يا قلباً از او ناراضي بود و او را غاصب حق خود مي‌دانست، همواره منتظر فرصتي براي اعاده حق خود مي‌شد و براي غاصب حق خود از اين فرصت طلايي استفاده مي‌كرد آنجا كه حضرت عمر از سيدنا علي مشاوره‌ای در مورد رفتن براي جنگ با روميان خواست. او راهنمايي مي‌كرد كه شخصاً به ميدان نبرد برود و در آنجا كشته شود. و زمينه براي خلافت وي فراهم آيد**([[63]](#footnote-63))**. اما مي‌بينيم كه چگونه با دلسوزي و صميميت فوق العاده در راستاي خيرخواهي عمر و ساير مسلمين مي‌كوشد. همانا مشورت او از عمق جان برخاسته و حقا كه چنين پيشنهادي جزء از قلب پاك و بي‌غرض و از مردي بلند همت و آينده نگري صادر نمي‌شود. حقا كه علي چنين بود و اين عمل از آزاده‌ای چون او شگفت آور نيست. خداوند او را از سوي اسلام و مسلمين شايسته‌ترين پاداشها را كه به دوستان مخلص خود مي‌دهد عنايت فرمايد.

شانزدهم: علامه شبلي نعماني در كتاب ((الفاروق)) تحت عنوان ((پاس داشت خاطر خويشان رسول مي‌نويسد: فاروق اعظم امور مهم را بدون مشورت حضرت علي انجام نمي‌داد و مشاورهء جناب امير نيز مبني بر نهايت اخلاص و خير خواهي بود. چون فاروق اعظم به بيت المقدس سفر كرد. امور خلافت را به جناب امير تفويض كرد**([[64]](#footnote-64))**. رابطه دوستي و اتحاد بين آن دو به حدي محكم بود كه حضرت علي دخترش را كه از بطن فاطمه زهرال بود به حباله نكاح فاروق اعظم در آورد**([[65]](#footnote-65))**. و يكي از فرزندان خود را به نام عمر و يكي را به نام ابوبكر و ديگري را به نام عثمان نامگذاري كرد**([[66]](#footnote-66))**.

پر واضح است كه انسان فرزند خود را به نام‌هاي محبوب و پسنديده و با نامهاي كساني كه آنها را الگو و نمونه مي‌داند نامگذاري مي‌كند.

هفدهم: به حضرت حسن مثنی نوه جليل القدر سيدنا علي گفته شد آيا در حديث: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ». امامت (خلافت) سيدنا علي تصريح نشده است؟ فرمود: «أما والله لو يعني النبي بذلك الإمارة والسلطان لأفصح لهم به فإن رسول الله كان أفصح الناس للمسلمين ولقال لهم: يا أيها الناس هذا ولي أمري والقائم عليكم بعدي فاسمعوا له وأطيعوا ما كان من هذا الشيء فو الله لئن كان الله ورسوله اختار علياً لهذالأمر ثم ترك علي أمر الله ورسوله لكان علي أعظم الناس خطيئة»**([[67]](#footnote-67))**. يعني: «هان! قسم به خدا اگر منظور رسول الله از اين جمله يا خطبه امارت يا حكومت مي‌بود، صاف و واضح بيان مي‌كردند چرا كه خير خواهتر از رسول الله براي مسلمانان نيست واضح به آنان مي‌فرمودند: اي مردم اين شخص بعد از من حاكم و سرپرست شما خواهد بود به حرفش گوش كنيد و از او اطاعت كنيد. اما چنين حرفي زده نشد. قسم بالله اگر حضرت علي برگزيده الله و رسول براي امامت (خلافت بلافصل) مي‌بود و آنگاه حضرت علي حكم الله و رسول را ناديده مي‌گرفت خطاكارترين مردم به شمار مي‌آمد». به نظر ما با ارشاد نوه ايشان بحث خطيه غدير به انتهاي خود رسيد و نيازي به اقامه دليل ديگر نيست.

سند حديث غدير

اين حديث اگر چه نه متواتر است و نه متفق عليه، حتی كه برخي از بزرگان در صحت آن كلام كرده‌اند و با دلايل قوي اين حديث را ضعيف قرار داده‌اند،**([[68]](#footnote-68))** ليكن طبق قول راجح، حديث صحيح است و با طرق متعدد روايت شده است كه اصطلاحاً بعضي از آنها در درجه صحيح و بعضي در درجه حسن قرار دارد. و اين حديث از زمره احاديث مشهور بشمار مي‌آيد. شهادت و گواهي علامه ابن حجر عسقلاني و علامه ابن حجر هيثمي براي صحت اين حديث كافي مي‌باشد. علامه ابن حجر عسقلاني در كتاب ارزنده و قابل افتخار خويش ((فتح الباري)) مي‌نگارد.

حديث من كنت. . . را ترمذي و نسايي بيان كرده‌اند و با طرق مختلف روايت شده است. ابن عقد در كتابي مستقل همه طرق را جمع آوري كرده است. خيلي از اسانيد اين حديث در رتبه صحيح و حسن قرار دارند**([[69]](#footnote-69))**.

حضرت علامه ابن حجر هيثمي مي‌فرمايد:، بدون ترديد اين حديث صحيح است. جماعتي از محدثين مانند ترمذي، نسايي و احمد اين حديث را تخريج كرده‌اند. اين حديث اسانيد بسيار دارد. . . هر شخصي كه بر صحت اين حديث اعتراض كند يا با اين قول كه در آن وقت حضرت علي در يمن بود رد كند، بي‌اعتبار است. چرا كه بازگشت حضرت علي از يمن و شركتش همراه رسول در حجه الوداع به ثبوت رسيده است **([[70]](#footnote-70))**.

آيه بلاغت

**آيات نازل شده دو قسم هستند:**

آيات قبل از هجرت (مكي)، بعد از هجرت (مدني) در نزد اهل سنت آيه‌ای كه در غدير خم نازل شده باشد در قرآن وجود ندارد.

عده‌ای از فرق اسلامي مي‌گويند: كه اين آيه:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: 67]**([[71]](#footnote-71))**.

يعني: «اى رسول، برسان آنچه را كه از [جانب‏] پروردگارت به سوى تو فرو فرستاده شده است و اگر [اين كار را] نكنى، رسالتش را نرسانده‏اى‏».

در غدير خم نازل شده است كه پيامبر ص فرمودند كه از جانب خداوند امر شده كه خلافت حضرت علي را ابلاغ نمايد.

جواب اين است: كه در مورد شان نزول اين آيه اختلاف است بعضي مي‌گويند كه اين هشت سال پيش از قضيه غدير خم در مدينه در سال سوم هجري نازل شده و راجع به نكاح زينب دختر جهش است و ارتباط با غدير خم كه در سال يازده هجري واقع شده است ندارد يا در صحراي عرفات در حجه الوداع نازل شده و با توجه به سباق و سياق آيات اين آيه در شان اهل كتاب نازل شده كه خداوند فرمود. احكام را برسان و از آنها بيم و هراس نداشته باش چنانچه در بعضي تفاسير به اين موضوع اشاره شده است. و قول راجح قول آخر است. اگر پيامبر خدا از طرف خداوند (با آن شدت) مامور تبليغ خلافت علي شد، بر او واجب بود مانند ساير احكام اسلامي با صراحت بيان فرمايد. كنايه به جاي صريح در چنين امر مهمي منافي شان نبوت و مخالف با تبليغ است.

همچنان كه از لفظ بلغ فهميده مي‌شود، زيرا سبب گمراهي خواهد بود و پيامبر اكرم مامور هدايت است، نه گمراه كردن.

به علاوه تاويل مذكور شايسته شان حضرت علي س نيست، كه او را از مقام ولايت به مقام خلافت پايين آوريم چون مقام ولايت به مراتب بالاتر و والاتر از مقام خلافت است. خلافت از امور سياسي و مشاغل دنيوي است و مولود نظم اجتماع است.

اما ولايت امری است ديني و مقامي است روحاني و مولود عقيده و ايمان است. علاوه بر اين مقام خلافت شغلي است پر زحمت و خطرناك. كه خود حضرت علي مي‌فرمايد: «لقمة يغض بها آكلها» بر اثر خلافت عمر س ، عثمان و خود حضرت علي س شهيد شدند حضرت حسن مسموم گرديد، و حضرت حسين شهيد گرديد. همچنان ساير ائمه، هر كدام كه سمت خلافت را داشتند، يا شهيد مي‌شدند يا مسموم مي‌گشتند. امام مقام ولايت، عزتي است بدون زحمت و مسئوليتي بدون خطر كه هيچ يك از اقارب و اصحاب رسول داراي چنين مقام و منزلتي نبودند كه دامادش عمر س با نهايت شوق و شغف به او نزديك مي‌گويد:

«بخ بخ! لك يا علي! قد أصبحت مولاي ومولی كل مؤمن ومؤمنة»**([[72]](#footnote-72))**.

مبني بر همين توصيه پيغمبر است كه عموم مسلمين علي را از صميم قلب دوست مي‌دارند و پيروي او را موجب سعادت و تخلف از روش او را باعث شقاوت مي‌دانند.

بر عمل علي انتقاد نمي‌شود

علي س به هر اقتضايي كه بود، خواه به سبب جواني يا ميثاق با پيامبر ص و يا مصلحت مسلمين خلافت خلفا را قبول كرد و با هر سه خليفه يكي پي از ديگري بيعت نمود. در نزد اهل سنت كدام آيه، حديث (دليل و منطق) به ما اجازه نمي‌دهد كه از عمل علي س انتقاد نماييم و بگوييم كه خلافت خلفا را قبول كرده، ما قبول نداريم و حال اينكه پيامبر ص مي‌فرمايد:

«علي مع الحق والحق مع علي». يعني: «حضرت علي هيچ وقت مرتكب عمل خلاف نمي‌شود». خلاصه در برابر اين همه دلايل قاطع و براهين روشن، مدارك منقول از خود حضرت علي در نهج البلاغه، كه همه جا از قبول خلافت نفرت و امتناع داشته و صريحاً مي‌گويد:

«به خدا سوگند من طالب خلافت نيستم، من ريسمان ميثاق با پيغمبر را در گردن دارم كه هر خليفه شود من به او بيعت كنم، من وزير باشم بهتر است تا اين كه امير باشم»**([[73]](#footnote-73))**.

مسائل متفرق

عده‌ای از فرق اسلامي (اهل تشيع) مي‌گويند: حضرت علي با ميل و اراده خود با خلفا بيعت نكرد و به زور بيعت كرد.

هيچ كس نمي‌تواند شير خدا علي مرتضی را به زور وادار به بيعت و كار خلافي كند و حضرت علي تن به قبول هيچ ظلمي نداده است. اگر اين كلمات كه حضرت علي با اكراه بيعت كرد راست باشد كه سلطان الواعظين هم در كتاب شبهاي پيشاور از صفحه 509 تا 520 ذكر كرده، دليل قاطعي است بر اينكه علي س داراي قدرت و نفوذ امر و مقبوليت عامه نبوده است. بديهي است كسي كه نتواند حقوق خويش را حفظ كند آنچه نشايد و نبايد بر سر خودش و كسانش ببارند، قادر به نفس كشيدن نباشد، چگونه مي‌تواند حقوق مردم را حفظ كند و مردم به چه اميدي با او بيعت كنند. در حالي كه همه اين صحبتها خالي از حقيقت است كه در شان علي س نمي‌باشد.

عده‌ای مي‌گويند: تاخير علي در بيعت با ابوبكر دليل واضحي است كه بيعت ظالم را خلاف دانسته، بعد براي حفظ مصالح مسلمين بيعت نموده مي‌گوييم: اگر بيعت با ظالم و مرتد خلاف است، چرا بالاخره بيعت كرد و اين امر خلاف را مرتكب شده، و اگر حفظ مصالح مسلمين ايجاب مي‌كرد كه بيعت نمايد چرا از انجام اين مصلحت تاخير كرد؟

مقام زهد و تقواي حضرت علي منافي با هر دو فرضيه است. علاوه بر اين دلايل قاطع، حضرت علي در نهج البلاغه مي‌فرمايد: من پيش از بيعت مطيع بوده‌ام عهد كرده‌ام هر كس خليفه شود با او بيعت كنم**([[74]](#footnote-74))**.

«فإذا طاعتي قد سبقت بيعتي و إذا الميثاق في عنقي لغيري».

عده‌ای از فرق اسلامي(اهل تشيع) مي‌گويند: چون در خلافت ابوبكر عامه مردم شركت نداشتند قابل قبول نيست. جواب مي‌دهيم: خود حضرت علي در خطبه 174 مي‌فرمايد:

اگر بنا باشد براي نصب خلافت عموم مردم حاضر شوند هرگز خلاف صورت نخواهد گرفت. كساني كه اهل انتخاب هستند حكمشان بر غائبين هم جاري مي‌شود، نه حاضر مي‌تواند پشيمان شود و نه غايب حق انتخاب كسي ديگر را خواهد داشت.

«ولعمري لإن كانت الإمامة لا تنعقد حتی تحضر عامة الناس فما إلی ذلك سبيل ولكن أهلها يحكمون علی من غاب عنها سنة ليس لشاهد أن يرجع ولا للغائب أن يختار» **([[75]](#footnote-75))**.

صريحاً مي‌فرمايد: اهل حل و عقد هر كس را به خلافت انتخاب كردند كافي است و احدي حق تخلف ندارد نه حاضر مي‌تواند از راي خود برگردد و نه غايب اختيار انتخاب كسي ديگر را خواهد داشت.

سپس در همين خطبه مي‌فرمايد:

من با دو كس مي‌جنگم با كسي كه مدعي امري باشد كه استحقاق آن را ندارد و كسي كه حق ديگري را منع كند و نيز در مكتوب 36 مي‌فرمايد:

من هرگز زير بار ظلم نمي‌روم، اگر چه كشته شوم و كمي و زيادي سپاه در من تاثير ندارد و در آخر مكتوب 45 نيز مي‌فرمايد:

سوگند به خدا اگر تمام عرب براي جنگ با من متفق شوند باكي ندارم.

و در مكتوب 62 مي‌فرمايد:

كه اگر من تك و تنها باشم و تمام اهل زمين دشمن من باشند باك ندارم، من به كشته شدن مشتاقم و به انتظار اجر و ثواب هستم.

جاي شك و ترديد نيست كه علي س اگر خلافت را حق خود مي‌دانست، با سه خليفه يكي بعد از ديگري بيعت نمي‌كرد. و بر خلاف گفتار و سوگند خود رفتار نمي‌نمود و با شمشير از حق خود دفاع مي‌كرد، زيرا علي س دروغ نمي‌گويد و هر چه بگويد عمل مي‌كند.

دسته‌ای از غلو كنندگان قرآن را تحريف شده مي‌دانند و مي‌گويند: كه آيات و سوره‌هايي كه در باب ولايت و جانشيني علي س بوده دزديده شده است.

و مي‌گويند: قرآن موجود را كه خليفه سوم آن را گرد آورده قبول ندارد و معتقدند به اين كه حضرت عثمان س آيات الله را به ميل خود تحريف كرده و با دست خودش تغيير داده و كم و زياد نموده است. مثلاً مي‌گويند: كه سوره احزاب كه مشتمل بر 73 آيه است، قبل از جمع آوري 286 آيه بوده است و سوره حجر كه اكنون 99 آيه دارد، سابقاً 190 آيه داشته است و از همه آنها عمده آياتي ساقط شده كه غالب آنها درباره ولايت علي ابن ابيطالب س بوده است. در هندوستان نسخه مجهولي از قرآن پيدا شده كه غير از اين سوره و سوره نور، سوره‌ای ديگر مشتمل بر 7 آيه در بر دارد كه به زعم ايشان سوره ولايت علي و ائمه است و آن سوره چنين است:

سوره الولايه سبع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

«يا أيها الذين آمنوا آمنوا بالنبي وبالولي الذين بعثناهما يهديانكم إلی صراط مستقيم (1) نبي وولي بعضها من بعض وأنا العليم الخبير(2) إن الذين يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم(3) والذين إذا تليت عليهم آياتنا كانوا بآياتنا مكذبين(4) أن لهم في جهنم مقام عظيما إذا نودي لهم يوم القيامة أين الظالـمون المكذبون للمرسلين ما خلقهم الـمرسلين إلا بالحق وما كان الله ليظهر هم إلی أجل قريب (6) وسبح بحمد ربك وعلي من الشاهدين».**([[76]](#footnote-76))**.

غلو كنندگان مي‌گويند: كه مصحف كامل و مورد اعتماد را كه حضرت علي س به خط خود نوشته بود، حضرت رسول به دخترش فاطمه بخشيد**([[77]](#footnote-77))** و حجم اين نسخه سه برابر قرآن متداول و معمول است و اين همان نسخه‌ای است كه از امامي به امام ديگر مي‌رسد و سرانجام به دست حضرت حجت مي‌افتد و اوست كه مردم را در آخر زمان به اين نسخه از قرآن دعوت كرده و آيات آن را تفسير مي‌فرمايد.

خداوند خودش جواب مي‌دهد:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را نازل كرديم و يقيناً خود ما هم آن را حفاظت مي‌كنيم».

و اين جملات خلاف گفتار خداوند است و منكر اين آيه ايمان ندارد. از اين گفته شان معلوم مي‌شود كه سارق بزرگ كساني هستند كه امت را در سر در گمي رها كرده و قرآن اصلي را نزد خود پنهان نموده و هيچ عقل سليمي چنين تهمتي را صحيح نمي‌داند. بلكه اينها جز افترا و تهمت چيز ديگري نيست. در نزد بعضي از اهل تشيع و جمهور اهل سنت تحريف شده قرآن صحت ندارد و در نزد هر دو گروه مردود مي‌باشد.

عالم شيعه شيخ عادي كاشف الغطاء در متاب مستدرك نهج البلاغه نامه‌ای از علي س نقل كرده است. در قسمتي از آن حضرت علي چنين مي‌گويد:

پس با ابوبكر س از راه خير خواهي مصاحبت كردم و در آن چه خدا را فرمان مي‌برد با كوشش تمام او را اطاعت نمودم، آنگاه چون به حال احتضار در آمد، ولايت حكومت را به عمر سپرد و با او بيعت كردم و اطاعت نمودم و خير خواهي نشان دادم**([[78]](#footnote-78))**.

دكتر محمد جواد مشكور مي‌نويسد: سرانجام علي س با ابوبكر س پس از 40 روز دست بيعت داد.

حاج شيخ عباس قمي در كتاب منتهي الامال اسامي پسران علي س را چنين ذكر مي‌كند:

حسن، حسين، محمد اكبر، عباس، ابوبكر، عمر، عثمان، عبيدالله، جعفر عبدالله، محمد اصغر، عون و محمد الاوسط**([[79]](#footnote-79))**.

نكته‌ای كه بايد به آن توجه شود اين است: كه اگر حضرت علي س با عمر و ابوبكر و عثمان ش كينه داشت و حق او را گرفته بودند و همسر او را كشته بودند چطور اسم فرزندانش را ابوبكر و عمر و عثمان مي‌گذارند. علامه سيد عبدالحسين شرف الدين، عالم بزرگ شيعه در كتاب (اجوبه مسائل موسی جار الله) مي‌نويسد: اما نماز حضرت علي س پشت سر ابوبكر و عمر از راه تقيه نبود.

نكته: چون امام منزه و دور است از اين كه عبادت خود را به طور تقيه انجام دهد**([[80]](#footnote-80))**. و نيز وقتي كه دو دختر يزد گرد را (پادشاه ساساني كه در زمان عمر س در جنگ قادسيه شكست خورد) به مدينه آوردند حضرت امير يكي را (بي بي‌شهر بانو) به عقد حسين و ديگري را به عقد محمد بن ابي بكر در آورد محمد بن ابي بكر از وي صاحب پسري شد بنام قاسم، كه با دختر عموي خود اسما دختر عبدالرحمن ابن ابي بكر ازدواج كرد و از وي دختري به نام ام فروه به دنيا آورد كه همسر حضرت باقر و مادر حضرت صادق گرديد و از اين جهت حضرت صادق فرمود: (ابوبكر از دو راه جد مادري من است)**([[81]](#footnote-81))**.

حديث استخلاف

«أنت مني بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبي بعدي»**([[82]](#footnote-82))**.

تو در نزد من به منزله هاروني در نزد موسی، جز اينكه بعد از من پيغمبري نيست.

عده‌ای از فرق اسلامي استدلال كرده‌اند كه موسی ÷ هارون را جانشين خود كرد و مادامي كه علي به منزله هارون باشد پس بعد از پيامبر ص خليفه و جانشين است.

جوابش به فرض صحت آن اين است كه:

اصل قضيه اين است كه آن حضرت ص به غزوه تبوك متوجه شد و به جهت مصلحتي حضرت علي را در خانه خود گذاشت، از اين وجه به ذهن حضرت علي ملالي رسيد كه وقت جنگ چرا همراه آن حضرت نباشد آن حضرت ص فرمودند كه:

«ألا ترضی أن تكون مني بمنزلة هارون من موسی».

أخرجه الترمذي والحاكم من حديث سعد قال: «سمعت رسول الله ص يقول لعلي وخلفه في بعض مغازيه، فقال له علي: يا رسول الله! تخلفني مع النساء والصبيان؟! فقال له رسول الله: أما ترضی أن تكون مني بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبوة بعدي».

حاصل اين است كه: حضرت موسی در وقت غيبت خود به كوه طور حضرت هارون را خليفه ساخت.

در حضرت هارون سه خصلت بود:

1- از اهل حضرت موسی بود.

2- خليفه او بعد از غيبت بود.

**3- نبي بود.**

حضرت علي س در دو خصلت اول با هارون شريك است، اما خصلت سوم مخصوص هارون ÷ است كه نبي بود.

اين معنا با خلافت كبری كه بعد از وفات آن حضرت ص مي‌باشد هيچ ربطي ندارد. زيرا آن حضرت در هر غزوه شخصي را امير مدينه مقرر مي‌ساخت (خلافت صغری) و اگر آن حضرت ص مرادش خلافت كبری مي‌بود تشبيه مي‌داد به حضرت يوشع كه خليفه حضرت موسی بعد از وفات او بود نه به حضرت هارون.

زيرا حضرت هارون در وقت غيبت حضرت موسی به جانب طور خليفه بود، نه بعد از وفات او. موسی ÷، هارون را در زمان حيات خود جانشين خويش كرد نه بعد از مرگ و اگر به خاطر اينكه رسول الله ص او را در زمان حياتش جانشين خود كرده، همان طور كه موسی ÷ حضرت هارون را جانشين خود نمود، لازمه‌اش اين باشد كه بعد از پيامبر ص حضرت علي جانشين آن حضرت مي‌باشد، لازمه اين قول اين است كه عبدالله ابن مكتوم نيز شايسته و سزاوار خلافت مي‌باشد.

چون پيامبر در بعضي از غزوات او را جانشين خويش كردند. همان طور كه در غزوه ذات الوقاع در سال 4 هجري ابوذر س را جانشين خود كرد.

هارون قبل از موسی ÷ فوت كرد پس وجه تشبيهي را كه بيان كرده‌اند از نظر ما سندي ندارد**([[83]](#footnote-83))**.

عدم رغبت حضرت علي به خلافت

حضرت علي س خطاب به حضرت طلحه و زبير زماني كه مي‌خواستند با او بيعت كنند فرمود:

«والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الإمارة أربة ولكنكم دعوتموني إليها وحملتموني عليها»**([[84]](#footnote-84))**.

حضرت علي بار ديگر نفرت خود را از خلافت تذكر مي‌دهد. كسي كه همواره از خلافت گريزان باشد و صريحاً قسم ياد كند كه من به خلافت رغبت نداشتم و طلحه و زبير مرا به قبول آن وادار كردند. اگر ما بگوييم علي خليفه بلافصل است و خلافت را از او غصب كرده‌اند حركت حضرت علي را صحيح ندانسته ايم علي دروغ نمي‌گويد، علي از حق نفرت ندارد، علي به وزارت مايل است نه به خلافت.

در اين جا نه فقط از شغل خلافت اظهار نفرت مي‌كند بلكه از مقام ولايت هم عدم رغبت خود را اعلان مي‌دارد. چرا؟

به جهت اينكه افتخار علي با علم و فضل و تقوا و شجاعت و اخلاق و مزاياي فطري است نه خلافت و ولايت. جاي شك و ترديد نيست اگر با التماس و فشار خلافت بر او تحميل نمي‌كردند، ممكن نبود طبعاً زير بار خلافت برود.

زيرا خلافت چنانچه قبلاً ذكر شد جز زحمت و مشقت و مسئوليت و خطر جاني حاصل افتخاري ندارد و به همين سبب بود كه ابوبكر س هم از قبول آن اكراه داشت.

سخن آخر

از آنجايي كه الله رب العزت فرمود: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ ﴾ [الفتح: 18].

به درستي كه طبق اين آيه الله رب العزة از ياران صلح حديبيه كه با پيامبر ص بيعت كردند راضي شد و رضايت خداوند دلالت مي‌كند بر اينكه هميشه از آنها راضي است. چون آينده را خبر دارد لهذا در گفتار خود العياذ بالله دچار اشتباه نمي‌شود. و همين طور احاديث زيادي برتري حضرت صديق اكبر س را ثابت مي‌كند از آن جا كه آن حضرت در خطبه توديع كه با امت وداع كردند فرمودند:

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، من بَعدِي عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»**([[85]](#footnote-85))**.

اين حديث دلالت بر واجب بودن اطاعت از خلفاء بعد از ايشان و مصلح بودن آنها دارد.

و پيامبر در حديث ديگر مي‌فرمايد: كه به سنت من و سنت ابوبكر، عمر و عثمان چنگ بزنيد. و از گفتار پيامبر ص ثابت شده است كه آن حضرت ص در احاديث مستفيضه خبر دادند كه بعد از وفات وي ص خلافت نبوت و رحمت خواهد بود و بعد از آن ملك عضوض**([[86]](#footnote-86))**، و آنچه متصلاً بعد از وفات آن حضرت ص واقع شد خلافت اربعه بود. پس خلافت ايشان، خلافت نبوت و رحمت است و اگر سيرت خلفا مشابه سيرت انبياء نمي‌بود و ايشان خلافت را غصب كرده بودند، خلافت نبوت و رحمت نمي‌بود پس از اينجا دانستيم خلافت خلفاء اربعه از روي جور و ظلم نبوده است. و نكته ديگر در اثبات خلافت صديق اكبر اين است كه آن حضرت در آخرين بيماري حضرت ابوبكر صديق را امام نماز ساختند و به امامت ديگري راضي نشدند و اين دلالت بر شايستگي وي دارد.

همچنان كه حضرت علي س مي‌فرمايد: پس كسي كه صلاحيت امامت كه از امور دين ما است را دارد، در امور دنيا به طور اولی شايسته اين كار است.

حضرت ابوهريره كه به صداقت او همه مردم اعتقاد دارند مي‌فرمايند: «والله الذي لا إله إلا هو لو لا أن أبابكر استخلف ما عبد الله»، مردم گفتند شما چه مي‌گوييد؟ ايشان دوباره گفتند: «والله الذي لا إله إلا هو لو لا أن أبابكر استخلف ما عبد الله». به خدا قسم كه به جز او معبودي نيست اگر حضرت ابوبكر س بر مسند خلافت نمي‌آمد، در دنيا ديگر كسي خداوند يكتا را عبادت نمي‌كرد**([[87]](#footnote-87))**.

و همچنين جندب در جنگ حنين از پيامبر ص پرسيد: كه گرامي‌ترين اصحاب تو كيست كه قائم مقام تو باشد؟**([[88]](#footnote-88))**.

حضرت فرمودند: ابوبكر س قائم مقام من باشد، عمر دوست من است، به راستي سخن مي‌گويد، عثمان از من است و علي برادر من است كه دلالت بر خلافت صديق اكبر مي‌كند.

و آن حضرت ص گواهي دادند صديق را به اين كه اولين كسي است كه بعد از پيامبر داخل بهشت و صاحب آن حضرت بر حوض كوثر است و تمام دروازه‌هاي بهشت او را صدا مي‌زنند.

كسي كه متصف به اين صفات باشد، به آن حضرت در منزلت اقرب است، و هر كه اقرب به آن حضرت باشد مستحق خلافت است ما بايد از اختلافات جلوگيري بكنيم زيرا اين اختلافات خدمتي به اسلام و مسلمين نمي‌كند و اين كه كدام يك اولی و افضل‌اند، موجب پيشرفت مسلمانان نمي‌شود بلكه باعث عقب ماندگي دور ماندن از اهداف مهمي مي‌شود كه اسلام مبلغ آن است.

و به فرض اين كه حضرت علي س افضل و سزاوارتر از ساير خلفاي راشدين باشد. انتخاب اين سه تن به امامت اگر آن طور كه شما بيان مي‌كنيد، خلاف واقع بوده است، آيا غير از اين است كه آنان به اسلام و مسلمين خدمت كرده‌اند و امور خلافت را به نحو احسن و اكمل انجام داده‌اند؟

و آيا مراد از خلافت غير از اين است؟

پس برانگيختن اين امور اختلافي بعد از گذشت چندين قرن فايده‌ای ندارد و هيچ خدمتي به اسلام نمي‌كند و مايه پيشرفت آن نمي‌شود و با وجود اين حضرت علي همان طور كه گفتيم با آنان بيعت كرد و همراه آنان جهاد نمود و پشت سر آنان نماز جمعه، جماعات، عيد قربان و رمضان را خواند و از ميان اسيران آنان مادر محمد بن حنفيه را به عقد خود در آورد.

پس اگر خلافشان شرعي نبود مسلما چنين اعمالي براي حضرت علي جايز نبود.

و گاهي مي‌گويند كه امام اين كارها را بنا به تقيه انجام داده است. مي‌گوييم بسيار بعيد است كه پدر حسنين حق را نگويد و خاموش بماند چرا كه در شان و مقام او نيست، چگونه ممكن است كسي كه براي باطل لحظه‌ای سر خم نكرده است باطل را تصديق و تاييد نمايد**([[89]](#footnote-89))**.

و چرا با اجتهادي كه مخالف شريعت است خلافت آنان را تاييد نمايد؟ بنابراين، چنين اتهامي شخصيت بسيار ارجمند او را تباه مي‌كند. و شاید برخي از آنان بگويند، كه رسول خدا او را ملزم كرده بود تا در حوادثي كه بعد از آن حضرت پيش مي‌آيد، آشوبي بپا نكند و شمشيري از غلاف نكشد. مي‌گوييم از اموري است كه با روش حكومت و كشور داري موافق نيست. زيرا موجب هرج و مرج در حكومت اسلامي مي‌شود، گذشته از اين اگر چنين بوده و رسول خدا ص چنين توصيه‌ای به او فرموده است، پس چرا در جنگ جمل و صفين آن را به كار نگرفت**([[90]](#footnote-90))**.

بنابراين اگر ما تاريخ اسلام را رو به آغاز ورق بزنيم مي‌بينيم كه قدرت و شوكت مسلمين در مبادي فجر اسلام، پشت سلاطين جهان را به لرزه در آورده بود و هر روز كشوري را فتح مي‌كردند و برق آسا با سرعت و شتاب، آيين اسلام را به شرق و غرب و شمال و جنوب توسعه مي‌دادند واضح و بديهي است كه باعث آن پيشروي محير العقول و حديث و اتفاق بود. امروزه اگر كسي بخواهد به دين اسلام مشرف شود و اين اختلافات را مشاهده كند، متحير و سرگردان مي‌گردد و نمي‌تواند به كدام فرقه رو آورد. ناچار آيين خود را هر چه هست بر سرگرداني ترجيح مي‌دهد و از مسلمان شدن پشيمان مي‌شود. زيرا عقل سليم از دين مشكوك و مذاهب مختلف پرهيز مي‌نمايد

ادامه اين گونه اختلافات جز ضعف و ذلت، جز تشديد اختلاف جز توسعه شكاف چه نتيجه‌ای ديگر دارد.

بياييم همه در جستجوي حق باشيم و براي خودمان و جامعه اسلامي دل به سوزانيم و عاشقانه با وحدت و همدلي مسلمانان را از چنگال مستكبران شرق و غرب نجات دهيم، و بدون تعصب در جستجوي حقيقت باشيم از خداوند تمنا دارم كه همه ما را به راه راست و طريق خير و صلاح هدايت فرمايد و از وساوس نفس و شيطان محفوظ بدارد. آمين يا رب العالمين

سخنراني مرحوم مولانا شهيد شيخ محمد ضيايي رحمه الله در مورد جنگ جمل

**[با اندكي تغيير و تلخيص]**

اصول عقيدتي اهل سنت بر اين است كه علل اصلي آن اختلافها براي ما روشن نيست، ما بزرگان اصحاب را شاگردان مكتب رسالت مي‌دانيم و به هيچ وجه به خود اجازه نمي‌دهيم كه بگوييم فلانيها محكومند و فلانيها حاكم. چون شهادت داده كه آنها همه اهل بهشتند و همه اهل خير و ثواب بودند.

روايتي كه از محمد بن ادريس شافعي معروف است اين است:

«تلك الدماء طهر الله منها سيوفنا فلنطهر منها ألسنتنا». «اينها خونهايي است كه پاك كرد خداوند از آن شمشيرهاي ما را پس پاك مي‌داريم زبانمان را (از اين موارد)». يعني در قتل و كشتار داخلي كه با قتل و كشتار حضرت عثمان شروع شد و تقريباً با قتل و شهادت حضرت حسن پايان يافت اين مدت تاريكترين و تاسف انگيز‌ترين دوران تاريخ درخشان اسلام است، اهل سنت آنچه مربوط به صحابه مي‌باشد مورد بحث قرار نمي‌دهند، به اين دليل كه قرآن گواهي داده است كه همه اهل خير و صلاح و تقوی بوده‌اند.

حوادث آن فتنه‌ها يكصد سال بعد از واقع شدنشان نوشته شده هيچ امكان تحقيق نيست، غير ممكن است كسي بتواند تحقيق كند، ظالم كه بوده و مظلوم كه بوده است.

چون حوادثي كه بعد از صد سال بررسي مي‌شود چطور مي‌شود دانست چه كسي حاكم و چه كسي محكوم بوده است. حوادثي در جهان صورت گرفته كه لحظه وقوعش فيلم برداري شده و رسانه‌هاي گروهي زنده جزئياتش را يادداشت كرده، با وجود آن وقتي كه به محك تحقيق گذاشته شده، حقوقدانان برجسته گفته‌اند كه علل اصلي نامعلوم است.

اين در مورد حوادثي است كه لحظه به لحظه گزارش از آنها تهيه شده است تا چه رسد به حوادثي كه در سال 35 هجري واقع شده و در سال 200 هجري نوشته شده، چند سال فاصله دارد چون قديمي‌ترين تاريخ كه به شكل جزوه نوشته شده، در اواخر قرن دوم هجري نوشته شده است بقيه در قرن سوم نوشته شده.

كليه مورخان اسلامي از علماي قرن سوم و چهارم هستند يعني در قرن اول به طور كلي تاريخ نبوده و قرآن و حديث نوشته شده است، حالا فرض مي‌كنيم يك مورخي از پدرش جزوه‌هايي به ارث برده با توجه به اين دو اصل اشكال ندارد كه بدانيم كه خلاصه مطالب چه مي‌شود:

تا سال 30 هجري يعني گذشت پنج سال از خلافت حضرت عثمان ذي النورين اوضاع مسلمين خيلي آرام بود و اسلام در حال پيشرفت و سربلندي در جامعه بود، كشور اسلامي خيلي وسيع شده بود از ابتداي آذربايجان تا انتهاي سودان، الجزاير، قبرس و جواز قفقاز گسترده شده بود، اداره اين مملكت با وسايل ابتدايي بدون اداره اطلاعات و بدون پليس مخفي خيلي مشكل است، طبيعي بود كه حوادثي بروز مي‌كند، اين يك علت.

اما علت دوم: ملل مختلفي بعد از اينكه پدرها و برادرها و عموهايشان را از دست دادند به اجبار مسلمان شدند، مثلاً ملت ايران با تمام معنا جنگيد و در جنگهاي نهاوند، قادسيه، جلولا، حداقل 300 هزار جوان ايراني كشته شده بودند.

فرزندان اينها قرآن مي‌خواندند، نماز هم مي‌خواندند، بعضيها حافظ قرآن بودند و ليكن آيا مي‌توانستند خون پدرانشان را فراموش كنند.

آنها مسلمان بودند اما عثمانها، طلحه‌ها. علي‌ها را قاتلان پدران خود مي‌دانستند چه خوش گفت فردوسي:

|  |  |
| --- | --- |
| پدر كشتي و تخم كين كاشتي | پدر كشته راكي شود آشتي |

بله: كسي كه پدرش در قادسيه و عمويش در جلولا كشته شده بود، اگر در مدينه حافظ قرآن هم بود ولي به تمام معنا سعي مي‌كرد از حضرت عثمان عيب و نقص پيدا كند و صد برابر بزرگتر جلوه دهد، زيرا او همان عضو شوراي خلافتي بود كه جنگ قادسيه را بوجود آورد و تاج كسری را به مدينه آورد و درخت كاوياني را پاره پاره كرد. اين جريان را نمي‌شود فراموش كرد،**([[91]](#footnote-91))** مذهب چيز ديگري است كه دل نمي‌تواند تاج و تخت بر باد رفته را فراموش كند نمي‌شد كه علناً بگويد: ايها الناس! اي مردم اين حكام تاج و تخت ما را بر باد داده‌اند و عليه آنها قيام كنيد بلكه طوري ديگر بايد اعلان مي‌كردند كه اين حاكمان ظالم هستند تا گوش شنوا پيدا كنند.

از ميان علتها من به همين دو علت اكتفا مي‌كنم، از ميان علتها كافي است كه همين دو تا مملكت را به آشوب بكشند، از سال 28 هجري فتنه به شكل شكايت آشكار شد. يكي دو بار مردم كوفه و بصره از امرايشان شكايت كردند، حضرت عثمان اميران را معزول كرد، اما همين كه امير معزول مي‌شد اين عده مي‌رفتند، باز عده‌ای ديگر مي‌آمدند از امير جديد شكايت مي‌كردند يعني عزل امير يك رسم شده بود.

مردم مي‌گفتند: مي‌رويم مدينه پدرش را در مي‌آوريم، عزل امير يك وسيله افتخار و مباهات براي طايفه‌ها شده بود در نتيجه خليفه تصميم گرفت امراء را معزول نكند و عده‌ای شكايت كردند و امير را معزول نكرد.

اين مقدمه آشوب بود، حضرت عثمان نظرش اين بود كه به مردم آزادي بدهند و با آنها با خشونت رفتار نكند.

هر چه در مدينه سر و صدا مي‌كردند خليفه چيزي نمي‌گفت، يك بار بر روي منبر در حال سخنراني بود يكي از شورشيان به منبر حمله كرد و عصاي رسول الله را از دست حضرت عثمان س گرفت و با زانوي خود شكست با وجود اين كار بازداشت نشد، بعد حضرت عثمان دستور دادند كه عصا را بوسيله روده حيوان به هم پيوند دهند.

در سال 36 هجري عده‌ای از مردم كوفه، بصره، ري، اصفهان و مصر با لباس احرام به مدينه منوره آمدند و گفتند بعد از زيارت مدينه به حج خواهيم رفت، ولي داخل بارهايشان شمشير و زره و سرنيزه بود، اما آنها با اسلحه داخل مدينه نشدند، بلكه منتظر شدند تا عيد قربان شود و مدينه خلوت شود.

چون از زمان رسول الله تا زمان حال مرسوم است كه روز عيد قربان كسي در مدينه نمي‌ماند به جز پليس امنيتي كه حالا وجود دارد.

در آن زمان يا مردم براي حج مي‌رفتند و يا براي خدمت به ساير حجاج. در روز 25 ذي القعده بود كه شورشيان شمشيرها را كشيدند و خانه خليفه را محاصره كردند و اعلان كردند كه ما تو را رها نمي‌كنيم مگر اينكه استعفا دهي. خليفه مي‌گفت: براي چه استعفا دهم؟ مي‌گفتند: به تو مربوط نيست، تو استعفا بده هر كسي را كه خودمان خواستيم خليفه مي‌كنيم.

جالب اينكه آنها در آن زمان نام كسي را نمي‌بردند، ولي شايع شده بود كه عده‌ای طرفدار علي، عده‌ای طرفدار طلحه و عده‌ای طرفدار زبير هستند. ولي آن بزرگواران هرگز اين را نمي‌پذيرفتند.

خود آشوبگران براي اينكه بازار خود را گرم كنند و در مدينه جاي داشته باشند اين شايعات را پخش مي‌كردند، بصريها خود را طرفدار طلحه و مصريها خود را طرفدار زبير و كوفيها خود را طرفدار علي اعلان مي‌كردند.

اما حضرت عثمان به هيچ وجه حاضر به استعفا نبودند و مي‌فرمودند: پيراهني را كه خداوند به من پوشانيده به دست خود بيرون نمي‌كنم**([[92]](#footnote-92))**.چون اگر استعفا دهم خليفه بعدي هم چاره‌ای بجز استعفا ندارد. اگر قرار باشد عده‌ای خانه خليفه را محاصره كنند و خليفه را وادار به استعفا كنند هر شش ماه مجبور است يك خليفه استعفا دهد، بالاخره عده‌ای ناراضي هستند، عده‌ای خانه شان كوچك است، عده‌ای باغشان كوچك است، عده‌ای جيبشان پر است و پس انداز زياد است.

هر كس به دليلي مي‌خواهد خليفه را عزل نمايد، من اين كار را نمي‌كنم و اين سنت نامبارك را براي مسلمانان نمي‌گذارم، من استعفا نمي‌دهم. حرف خليفه حسابي و منطقي بود در آن روزها امهات المومنين نيز براي حج با مسلمين رفته بودند.

18 ذي الحجه كه شد شورشيان ترسيدند كه مردم باز گردند و به داد خليفه برسند، خليفه را كشتند**([[93]](#footnote-93))**. و خانه‌اش را غارت كردند و دست زنش را قطع كردند و بيت المال را چپاول كردند.

سه روز مدينه بدون خليفه بود خودشان يا نماز مي‌خواندند و يا نمي‌خواندند. در اين سه روز شهر مدينه حالت آشوب داشت و خانه‌هاي مردم غارت مي‌شد، شبي نبود كه با حكومت نظامي كردن منطقه‌ای خانه‌هاي بسياري غارت نشود، روزها هم بعضي اوقات محله‌ها غارت مي‌شد تنها انبار و وسايل خانه‌هاي كافي نبود حتی مذكور است كه بزرگان مدينه روز سوم به تب و تاب افتادند كه بايد كاري كرد، بايد فكري كرد، اگر كسي را به عنوان خليفه انتخاب نكنيم آشوبگران يكي از سران خود را خليفه مقرر خواهد كرد و اين خيلي مشكل مي‌شود، موقعي كه اطراف خانه حضرت علي سر و صدا شد حضرت علي با ناراحتي شمشيرش را برداشت و فكر كرد كه آشوبگران براي غارت خانه‌اش آمده‌اند، به همين خاطر با قدمهاي شمرده آمدند، ولي وقتي به در خانه آمدند ديدند سر و صدا از آشوبگران نيست، پيرمردان مهاجر و انصار وقتي ايشان را ديدند به گريه افتادند و گفتند:

اسلام و مدينه را درياب قبل از اينكه شورشيان يكي از سران خود را به عنوان خليفه منصوب كنند، ما جز شما كسي را نداريم. حضرت علي فرمودند: طلحه و زبير براي اين كار آمادگي بيشتري دارند، ولي اهل مدينه گفتند: تا وقتي كه شما هستيد محال است كه طلحه و زبير بيعت ما را قبول كنند**([[94]](#footnote-94))**.

حضرت علي با مردم كنار آمد و روي منبر قرار گرفت و شرايط خلافت را به طور مختصر بيان كرد و نشست و مسلمانان او را به عنوان خليفه چهارم انتخاب كردند.

تا اينجا شورشيان نمي‌گفتند طرفدار چه كسي هستند، همين كه اهل مدينه حضرت علي را انتخاب كردند شورشيان يكسره اعلان كردند كه مقصد ما همين بود، ما فقط مي‌خواستيم علي را خليفه كنيم، ما براي علي مي‌جنگيم و منظور ما همين بوده است. بله خوب تيري به پيكر اسلام زدند تا امروز نتوانسته است جان بگيرد، قبل از تعيين حضرت علي به خلافت آنها نمي‌گفتند ما طرفدار علي هستيم، همين كه حضرت علي به خلافت رسيد مسلمانان مهاجرين و انصار طبق روايت نهج البلاغه كه خود حضرت مي‌فرمايد:

«بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر وعمر».

همان مردمي كه با ابوبكر و عمر بيعت كردند با من بيعت كردند. وقتي كه بيعت كنندگان با ابوبكر و عمر س حضرت علي را خليفه كردند، شورشيان گفتند: منظور ما همين بوده اين براي اسلام درد بود. مفهوم اين كار اين بود كه آنها به دستور حضرت علي كار مي‌كردند، پس از كشته شدن حضرت عثمان و غارت مال مسلمين و قطع كردن دست زدن حضرت عثمان همه به دستور حضرت علي بوده است. آنان مي‌خواستند به تباه كاريهاي خود جامه قبلي بپوشند كه مطابق دستور خليفه كار مي‌كنيم، منتها آن زمان رسمي نبوده، حال رسمي شده است.

روزهاي اول مدينه آرام نبوده، مردم مدينه وقتي ديدند اوضاع آرام نمي‌شود و بزرگان مدينه كمتر در نماز شركت مي‌كردند. اورادي نبود غير از چگونگي كشته شدن خليفه و چگونگي شيون كردن زن و دختران خليفه، اوضاع خيلي خراب شده بود، بزرگان مدينه وقتي مي‌آمدند جا نداشتند و سران كوفه، بصره و مصر كسي را نمي‌گذاشتند، چون خود را حق مي‌دانستند.

يكي دو بار حضرت طلحه و زبير ب آمدند و گفتند:

يا اميرالمومنين اوضاع خراب است اگر اين طور باشد هيچ كس تسليم شما نمي‌شود، پيراهن خونين عثمان و دست بريده زنش به دمشق فرستاده شده كه در آنجا مهمترين پادگان نظامي امت اسلام با 150 هزار سرباز موجود است خيلي مشكل است اين پادگان با ديدن پيراهن خونين خليفه و دست بريده زنش براي آشوبگران تسليم شود.

حضرت علي بزرگوارانه فرمود: اينها الان مالك ما هستند،**([[95]](#footnote-95))** شما مي‌دانيد اگر ما خواسته باشيم اينها را از مدينه بيرون كنيم همان طور كه خودشان خواستند يكي را از خود به عنوان خليفه تعيين مي‌كنند پس بگذاريم اوضاع آرام و تا دو لشكر شام و يمن و مصر به مدينه آيند، تدريجاً اينها را كنار مي‌گذاريم و اوضاع به حال عادي بر مي‌گردد.

اين سخن بسيار درست بود ولي آشوبگران خيلي زيركتر از آن بودند كه به اين دام بيفتند، بايد آب را طوري گل آلود كنند كه براي هميشه گل آلود بماند. آنها نمي‌گذاشتند اوضاع آرام شود و مخفيانه طلحه و زبير را تحريك مي‌كردند كه علي به شما دروغ مي‌گويد علي مي‌خواهد همين طرفداران خودش را نزديك كند، به علي هم مي‌گفتند:

طلحه و زبير مخلص براي تو نيستند و به شكل جاسوس عده‌ای از همين قاتلان حضرت عثمان، طلحه و زبير را تحريك مي‌كردند و عده‌ای حضرت علي را تحريك مي‌كردند كه طلحه و زبير ب عوض شده، هيچ اميدي نيست.

در نتيجه بين سران اسلام اختلاف بوجود آمد، بعد از اينكه طلحه و زبير يكي، دو بار مراجعه كردند، حضرت علي صلاح نديد كه قاتلان حضرت عثمان را از مجلس خود دور كند و طلحه و زبير گفتند: ما را به بصره و كوفه بفرست، ما آنجا طرفداراني داريم كه از آشوب به دورند ما آنها را به مدينه مي‌آوريم تا تو را كمك كنند و قاتلان را از تو دور كنند تا تو خليفه واقعي همه مسلمانان بشوي نه خليفه عده قاتل و آشوبگر.

باز هم حضرت علي صلاح نديد فرمود: با من باشيد من براي بصره و كوفه امير تعيين كرده‌ام به نظر من، شما اينجا باشيد بهتر است.

با وجود تحريك طلحه و زبير ب بر ضد حضرت علي و سخن چيني‌ها و نقل سخنان نادرست از طلحه و زبير ب براي حضرت علي به هر حال روزي طلحه و زبير با حالت ناراحتي به حضرت علي گفتند: مي‌خواهيم براي عمره به مكه برويم.

حضرت علي فرمود: فعلاً صلاح نيست كه براي عمره يا جاي ديگر برويد با من باشيد بهتر است. حضرات فرمودند: بالاخره ما تصميممان را گرفته‌ايم، حضرت علي به اصطلاح وقتي ديد ايشان خشم و غيظ كرده‌اند فرمود: ما تا وقتي كه ممكن باشد اين امر را نگه مي‌داريم.

اين انتقاد بزرگوارانه حضرت علي تاثيري در آنها نگذاشت زيرا بيش از حد نسبت به حضرت علي بد گمان شده بودند، قبل از اينكه اينها به مكه برسند به حضرت عايشه خبر رسيد كه عثمان را كشتند، خانه‌اش را غارت كردند و دست زنش را بريدند و هر چه خواستند، انجام دادند علي را خليفه كردند، سخنگو به ام المومنين نگفت كه مهاجرين و انصار حضرت علي را خليفه كرده‌اند.

بدبختي اينجا است طرح بيان گفتار خيلي فرق مي‌كند، ام المومنين در حال حركت بسوي مدينه بود وقتي اين خبر را شنيد برگشت و گفت: تا اوضاع آرام نشود بر نمي‌گردم.

در چنين اوضاعي اگر مدينه بروم نمي‌دانم چه بكنم؟ خليفه را تاييد بكنم؟ با اين اوضاع نمي‌دانم تكليفم چيست؟ و اگر تاييد نكنم نمي‌دانم آنها چه بر سرم مي‌آورند؟

به مكه برگشت و يكي دو هفته كه گذشت، طلحه و زبير ب آمدند، اوضاع خراب شد زيرا خبرها دلالت مي‌كردند بر اين كه آشوب گران بر مدينه تسلط دارند و علي اسماً خليفه است و قدرتي ندارد و در نتيجه آنها تصميم گرفتند و دانستند كه هيچ اميدي از مدينه نيست، ما نمي‌توانيم ساكت بنشينيم، برويم بصره و كوفه مومنان مخلصي كه آشوبگر نيستند، خليفه را نكشتند، خانه كسي را غارت نكردند، دستشان به خون كسي آلوده نيست آنها را بياوريم و اين آشوبگران را دور كنيم، حالا علي خليفه ما مي‌شود نه خليفه آنها.

مشهور است كه در هفته اول خلافت حضرت علي س عده‌ای از معتمدان و تجار مدينه در نزد آن حضرت آمدند و گفتند: كليه بازارچه‌ها و دكان‌هاي ما را غارت كرده‌اند هر چيزي كه قابل مصرف بوده برده شده، تكليف ما چيست؟ حضرت علي فرمودند: دزد را معرفي نماييد تا اقامه حدود نمايم.

تجار مدينه به همديگر نگاه كردند و گفتند: دزد نيمي از اهل مسجد و مجلس تو است و نيمي از كساني كه با تو بيعت كردند و خود را پيرو تو مي‌دانند و مي‌گويند:

براي تو شمشير زدند و براي تو عثمان را كشتند، اين خود دلالت بر اوج فساد مي‌كند و هيچ امكان مصالحه نيست.

آيا مي‌دانيد كه در نظام طبيعت و در رسم و روش بشر هر چند انسان پاك نهادتر و پاك دل‌تر باشد، معمولاً خوش پندارتر مي‌گردد و بر اساس همين دل پاك و پندار نيك بود كه منافقان رسول الله ص را متهم كردند كه گوشي است و هر چه بشنود باور مي‌كند.

خداوند از پيامبرش چنين دفاع كرد و مي‌فرمايد:

﴿وَمِنۡهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٞۚ قُلۡ أُذُنُ خَيۡرٖ لَّكُمۡ﴾ [التوبة: 61].

يعني: «از اين افراد كساني هستند كه پيامبر را اذيت مي‌كنند و مي‌گويند كه او گوشي است، بگو او گوشي خير و خوبي است».

ام المومنين را حضرت طلحه و زبير در مكه ملاقات كردند بعد از گريه‌ها و داد و بيدادها نسبت به وضع مدينه چنين قرار گذاشتند كه به بصره بروند و كساني كه در آشوب و قتل شريك نيستند با خود بياورند تا مدينه را اصلاح كنند موقع حركت به شام بود در اين موقع خبر به حضرت علي رسيد که طلحه و زبير ام المومنين و بزرگان قريش به سوي بصره حركت كرده‌اند تا مدينه را اصلاح كنند و آشوبگران را بيرون كنند.

حضرت علي با لشكري وارد بصره شدند و در آنجا منزل كردند، قطاع بن عمر و تميمي را نزد طلحه و زبير و ام المومنين فرستادند و مقصود آنها را از اين مسافرت توضيح خواستند، قطاع آنها را خيلي مختصر قانع كرد و به آنها گفت: تنها راهش اين است كه با علي كنار بياييد. آن بزرگواران فوراً قانع شدند و قرار بر اين شد كه فردا صبح قبل از طلوع آفتاب به مدينه برگردند، از طرف حضرت علي اعلان شد براي اينكه حسن نيت كامل رعايت شود، كساني كه در آشوب عليه حضرت عثمان س دست داشتند فردا با ما حركت نكند. اين اعلاميه مانند پتكي بر سر قاتلان حضرت عثمان س بود آنها لبها را به دندان گرفتند و گفتند: خوب شد، خوب پيران قريش مي‌خواهند بر سر ما اصلاح كنند كه ما را مورد مصالحه قرار دهند.

خيلي عالي است، طلحه و زبير، علي و مادرشان ش يكي شوند و پدر ما را در آورند، براي نجات جان خود درست مي‌گفتند، نه براي اسلام و مسلمين، بعد در جلسات كوتاه سران آشوبگر گفتند: امشب اگر صبح شد و اين وضع ادامه داشت ما نيستيم، امشب شب تصميم گيري جدي است.

آنها دو دسته شدند يك دسته به لشكر طلحه و زبير حمله كردند، گفتند: به فرمان اميرالمومنين پيمان شكنان را مي‌زنيم. حضرت علي خبر نداشت و دسته‌ای ديگر در لشكر حضرت علي بود كه زماني كه سر و صدا شد و بپرسند چه شده بگويند: از لشكر طلحه به ما حمله شده، پاسخشان داديم:

طلحه و زبير ب گفتند: از مدينه به ما مي‌گفتند كه علي عوض شده است.

علي هم گفت: از اول به ما مي‌گفتند: طلحه و زبير ب عوض شده‌اند. نه علي و نه طلحه و زبير ب از اين ماجرا خبر نداشتند، بامدادان وقتي نماز صبح خوانده شد جز جنگ و كشتار چيز ديگر نبود، در يك جنگ نيم روزه شش هزار مسلمان كشته شد، در وسط شهر بصره وقتي شتر حضرت ام المومنين پس شد حضرت علي فرمود: عمار و محمد بن ابي بكر بروند و مادر را بياورند، حضرت علي سوال كرد مجلل‌ترين خانه بصره خانه كيست؟ گفتند خانه طلحه بن عبيدالله خزايي.

اين طلحه غير از طلحه بن عبيدالله تميمي است اميرالمومنين فرمود: ام المومنين را به خانه ببريد و چند زن شبانه روزي او را خدمت كنند و پس از دو سه روز كه حضرت عايشه استراحت كردند. روزي حضرت علي با پسرانش به خانه حضرت عايشه رفتند، بعد از گله‌ها و تقاضاي عفو حضرت علي فرمودند:

مادر كي قصد دارد به سوي مدينه برگردد؟ حضرت عايشه فرمودند: هر وقت برگردم به شما خبر مي‌دهم. حضرت علي فرمود: دو سه روز جلوتر خبر بده تا وسايل حركتتان را آماده كنيم، سه روز قبل از حركت خبر داد و حضرت علي دستور داد تا چهل زن، مادر را تا مدينه منوره همراهي كنند. چون احتمال داشت قبايل عرب از قتل و كشتار عصباني باشند، حضرت حسن و حضرت حسين مركب ام المومنين را همراهي كردند همچنين احتمال داشت قبايل عرب باعث مزاحمت شوند و حضرت علي تا چند فرسنگ بيرون از بصره مركب ام المومنين را همراهي كرد و موقع خداحافظي ام المومنين از بالاي شتر به فرزندان خود گفت: اي مسلمانان خدا گواه است كه آنچه بين من و علي صورت گرفته همان است كه بين مادر و فرزند ممكن است پيش آيد.

حضرت علي در پاسخ فرمودند: خدا گواه است راست گفت و حقيقت گفت و گواهي مي‌دهم كه اين همسر پيامبر در دنيا و آخرت هست**([[96]](#footnote-96))**.

به اين ترتيب فتنه جنگ جمل در سال 36 هجري خاتمه يافت. مشهور است موقع جنگ كه زد و خورد ادامه يافت حضرت خواستار ملاقات طلحه و زبير شد، حضرت زبير بيرون آمد و خيلي به هم نزديك شدند تا اينكه سرهاي اسبهايشان به هم نزديك شد، حضرت علي گفت: اي زبير، يادت هست روزي نزد رسول الله بوديم در چهره من خنديدي رسول الله فرمود: او را دوست داري؟ فرمودي: بله. و پيامبر فرمودند: «ستقاتله وأنت ظالـم». زبير سخت متاثر شد و سوگند خورد كه به كلي فراموش كردم، سر اسب خود را بر گرداند و لشكر گاه را ترك كرد و به سوي مدينه منوره آمد.

عمرو بن جرموز تميمي او را تعقيب كرد، زبير به او گفت: تو كجا مي‌روي؟ من تا مدينه با تو همراهم، در اولين مرحله كه كمي خسته شدند موقع نماز رسيد حضرت زبير تيمم كرد و گفت نماز بخوانيم، گفت: جماعت مي‌خوانيد، حضرت زبير اقامه نماز كرد و جلو ايستاد، همين كه زبير س با الله اكبر در نماز داخل شد عمرو جرموز شمشيرش را برداشت و حضرت زبير را داخل نماز شهيد كرد**([[97]](#footnote-97))**.

بزرگان صحابه وقتي به نماز ايستادند نمازشان مثل نماز ما نبود به خدا مي‌پيوستند شمشيرش را برداشت و به بصره رفت و خدمت حضرت علي رفت و گفت: بشرني بقتل زبير.

حضرت فرمودند: «بشرك الله بالنار».

عمرو گفت: دوستانت را بكشيم جهنمي هستيم و دشمنانت را بكشيم باز هم جهنمي هستيم. حضرت علي فرمود پيامبر به من فرمودند: «يا علي بشر قاتل صفية بالنار» «أي علي بشارت بده قاتل صفيه را به جهنم».

عمرو كه توقع جايزه بزرگي داشت بيرون آمد و خودكشي كرد و شمشيرش را زير گلوي خود زد و خونريزي كرد و مرد. بعد شمشير حضرت زبير را به خدمت حضرت علي بردند حضرت علي آهي كشيد و گفت: «طال ما خرج هذا السيف الكرب من وجه رسول الله»**([[98]](#footnote-98))**.

يعني: «در جنگ بدر، احد، خيبر و خندق چون آن زمان حضرت زبير خيلي شجاع بود و به شجاعت معروف بود».

حضرت حمزه با صفية برادر و خواهر بودند. گفته شده زبير س شبيه خالويش حمزه بوده است.

اما حضرت طلحه در ميدان جنگ بر اثر زد و خورد شهيد شد، پس از پايان جنگ حضرت علي بر قاطري سوار بود و در ميان كشته شدگان مي‌رفت تا به جسد طلحه رسيد و گفتند: اين طلحه س است حضرت خودش را از قاطر پايين انداخت و نشست و سر حضرت طلحه را روي زانويش گذاشت و در حالي كه به شدت اشك مي‌ريخت خاك را از ريش مباركش پاك كرد. مي‌گفت: يعز علی أبا محمد**([[99]](#footnote-99))**....

سخت مي‌گذرد بر من اي ابا محمد كه تو را چنين مي‌بينيم.

«حضرت پيامبر ص در ازدحام كفار واقع شد در آن وقت به غير از حضرت طلحه كسي ديگر نبود از چهار طرف تير مي‌باريد و حضرت طلحه بذريعه سپر جلوي تيرها را مي‌گرفت كه ناگهان سپر از دستش افتاد، تصور كرد كه اگر من سپر را بردارم تا آنوقت معلوم نيست چند تير به پيغمبر بخورد لذا به وسيله دست خود تيرها را دفع مي‌كرد. در نتيجه دستش كاملاً فلج شد و تا آخر عمر خوب نشد»**([[100]](#footnote-100))**. حضرت علي همين دست را بوسه زد، سپس بر او نماز خواند و ايستاد تا دفن شد، خطاب به حسن بن علي س فرمود: «يا ليت أباك مات قبل هذا بثلاثين سنة» «اي كاش پدرت 30 سال قبل مرده بود كه اين حوادث ناگوار را نمي‌ديد».

بعد كه به جسد‌هاي سران قريش مي‌گذشت حضرت علي آهي كشيد فرمود: خدا لعنتشان كند به ما گفتند عده‌ای اوباش با طلحه و زبير رفته اين سران قريش همه اوباشند**([[101]](#footnote-101))**.

اطرافيان حضرت علي در مدينه مي‌گفتند: عده‌ای اوباش با آنها رفته است، سپس حضرت علي در كوفه ماند و به مدينه بر نگشت مردم منتظر بودند حضرت علي به مدينه بر گردد، به دو دليل حضرت علي بر نگشت:

1- نيروي مسلح اسلام دو قسمت بود يك قسمت به عراق و يك قسمت به شام

قسمت شام حال دست بني‌اميه بود اگر به مدينه بر گردد نيروي عراق هم وحدت خود را از دست بدهد و پراكنده گردد احتمال دارد شورش كند، به همين دليل در عراق ماند تا بتواند رهبري نصف نيروهاي مسلح خود را بر عهده گيرد چند ماهي گذشت حضرت علي بر نگشت. بزرگان مدينه براي ملاقات با اميرالمومنين وارد كوفه شدند يكي از كساني كه به كوفه آمد ابراهيم بن محمد بن طلحه بود كه پدر و پدربزرگ خود را در جنگ جمل از دست داده بود وقتي وارد مسجد كوفه شد، حضرت علي در جلوي او برخاست و او را سخت در آغوش گرفت و صورت او را بوسيد و كمي حالت گريه به خود گرفت.

سران كوفه از اين حالت بدشان آمد، ضمن اينكه با چشم و ابرو به همديگر اشاره مي‌كردند يكي بالاخره تركيد و به اميرالمومنين گفت: گمان مي‌كنم اگر پسر عثمان س مي‌آمد او را در آغوش مي‌گرفتي! اين جمله را به طور طعنه گفت**([[102]](#footnote-102))**.

حضرت علي س فرمود: اگر فرزند عثمان س بيايد هم او را در آغوش مي‌گيرم اميدوارم من و طلحه و زبير ب جزء كساني باشيم كه خداوند درباره شان فرمود**([[103]](#footnote-103))**:

﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: 47]. يعني: «سوء تفاهم و كينه‌هايي كه در دل آنها بوده از بين برده و در بهشت برادرانه در جلوي هم نشسته‌اند».

عقده‌ای گفت: خدا عادلتر است از آن كه تو آنها را بكشي آن وقت فردا با تو در بهشت باشند. حضرت فرمودند: و يحك إن لم أكن أنا و طلحة و زبير و عثمان من هؤلاء فمن هم؟. اين گونه حوادث در تاريخ اسلام به ثبت رسيده نظريه حضرت علي نسبت به مخالفان سياسي‌اش است. حضرت علي س به هيچ وجه آنها را فاسد يا كافر نمي‌دانسته است. در دوران چهار سال و چند ماه خلافت حضرت علي مشهور است تاريكترين دوران تاريخ است، زيرا در اين دوره مسلمان به شمشير مسلمان كشته مي‌شد كه اولش حضرت عثمان و آخرش حضرت علي س.

در مقام مقايسه خيلي عجيب واقعاً جاي تاسف است كه در قتل و شهادت حضرت عمر به اجماع مسلمين يك نفر مسلمان شركت نداشت، همگي يا زردشتي يا يهودي و يا مسيحي بودند. درست بر خلاف قاتلان حضرت عثمان س كه همه با ايشان نماز مي‌خواندند و درست بر خلاف كسي كه حضرت علي س را به شهادت رساند. گويند كه حافظ قرآن بوده است، دوران چهار سال و چند ماه خلافت حضرت علي بحراني‌ترين دوران تاريخ اسلام است.

در اين دوره كليه فتوحات متوقف شد و فقط جنگهاي داخلي بين مسلمين بود و اين جنگ هم به علت اشتباه سياسي گروه مخالف حضرت علي به وقوع پيوست.

تمت بالخير التماس دعا

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ ﴿وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾

«پروردگارا، از ما بپذير. همانا كه تويى شنواى دانا... و توبه ما را بپذير، كه تو توبه‏پذير و مهربانى!».

عبدالرحمن سليمي

1423 هجري قمري، 1381 هجري شمسي

 خواننده عزيز! براي اينكه از عقيده و نظر شما درباره مطالب اين كتاب آگاه شويم لطفاً به آدرس زير با ما مكاتبه كنيد.

استان سيستان و بلوچستان، زاهدان – خيابان خيام – حوزه علميه دار العلوم مكي زاهدان – عبدالرحمن سليمي.

منابع اصلي كه در اين تحقيق مورد استفاده قرار گرفته‌اند عبارتند از:

صحيح بخاري / امام بخاري/

صحيح مسلم / امام مسلم /

نهج البلاغه / شرح ابن ابي حديد / دار الكتب العلميه،

مشكوه شريف / علامه خطيب تبريزي

البداية والنهاية / الحافظ ابن كثير / مكتبه المعارف بيروت

الكامل في التاريخ / ابن اثير / دار الكتب بيروت

شيخين / عبدالرحيم خطيب / حيدري تهران

شرح عقايد اهل سنت / عبدالملك السعدي / انتشارات كردستان

شبهاي پيشاور / سلطان الواعظين / دار الكتب الاسلاميه آخوندي

شيعه و فرقه اسلام / محمد جواد مشكور / انتشارات اشراقي

خلفاي راشدين / عبدالشكور فاروقي

اصول كافي / ثقه الاسلام كليني

فرهنگ لاروس / خليل جر / انتشارات امير كبير

اسد الغابه / ابن اثير / دار الاحياء اسلامي

سيماي فاروق اعظم / عبدالله احمديان / انتشارات كردستان

نداي اسلام / دار العلوم مكي زاهدان

فروغ ابديت / جعفر سبحاني / انتشارات افسون

الغدير / علامه اميني

1. - اشاره به حديث: «**إن أمن الناس علي في صحبته . .** .» دارد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - شاهنامه فردوسي از روي چاپ ولرس پس از مقابله چاپ تور نرماكان و ژول مول و ضبط نسخه بدلها در حواشي، توسط سعيد نفيسي كتابخانه و مطبعه بروخيم طهران 1314 – جلد اول – نقل از خلفاي راشدين در قلمرو نظم نثر فارسي ص 14. [↑](#footnote-ref-2)
3. - اما در نزد اهل تشيع خلافت انتصابي و از جانب خدا و پيامبر انتصاب گرديده است مردم دخلي در انتخاب خليفه ندارند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - مسعودي مروج الذهب (فارسي) ص774 انتشارات علمي و فرهنگي 1378- البدايه و نهايه ج8 ص402. [↑](#footnote-ref-4)
5. - پروفیسور عباس شوشتري. خاتم النبيين ص 429 چاپ انتشارات عطايي 1362. [↑](#footnote-ref-5)
6. - نهج البلاغه صبحي صالح، نامه 62. [↑](#footnote-ref-6)
7. -نهج البلاغه شرح ابن ابي حديد ج7 خطبه 91. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مراد از اين انتصاب غير از انتصاب از جانب خداوند است. [↑](#footnote-ref-8)
9. - نهج البلاغه شرح ابن ابي حديد ص 1/27. [↑](#footnote-ref-9)
10. - نهج البلاغه فيض الاسلام خطبه: 37 [↑](#footnote-ref-10)
11. - نهج البلاغه فيض الاسلام خطبه: 37. [↑](#footnote-ref-11)
12. - منبع سابق ص 122. [↑](#footnote-ref-12)
13. - رجوع شود به كتابهاي شرح زندگاني خليفه دوم اثر شبلي و سيماي فاروق اعظم اثر ملا عبدالله احمديان و فاروق اعظم اثر هيكل و تاريخ كامل ابن الاثير و تاريخ ابن جوزي و ديگر كتب تاريخ. [↑](#footnote-ref-13)
14. - نگاه نهج البلاغه ص 446 چاپ بيروت يا مكتوب ششم ص 848 چاپ 848 چاپ ايران. ترجمه محمد علي انصاري. [↑](#footnote-ref-14)
15. - عمر ابن خطاب ابن جوزي ص 36 و اخبار عمر ص 59 و حياه عمر – شبلي – ص 69 نقل از كتاب سيماي فاروق اعظم ص 164 عبدالله احمديان. [↑](#footnote-ref-15)
16. - عمر ابن خطاب ابن جوزي ص 36 و اخبار عمر ص 59 و حياه عمر – شبلي – ص 69 نقل از كتاب سيماي فاروق اعظم ص 164 عبدالله احمديان. [↑](#footnote-ref-16)
17. - عمر ابن خطاب ابن جوزي ص 36 و اخبار عمر ص 59 و حياه عمر – شبلي – ص 69 نقل از كتاب سيماي فاروق اعظم ص 164 عبدالله احمديان. [↑](#footnote-ref-17)
18. - عمر ابن خطاب ابن جوزي ص 36 و اخبار عمر ص 59 و حياه عمر – شبلي – ص 69 نقل از كتاب سيماي فاروق اعظم ص 164 عبدالله احمديان. [↑](#footnote-ref-18)
19. - حياه عمر – شبلي – ص7 و اخبار عمر ص 59 و فاروق اعظم هيكل ج1 ص 92. [↑](#footnote-ref-19)
20. - تاريخ ابن اثير ج2 ص32 و تاريخ جرير طبري ج4 ص 1571 و احبار عمر ص 60 و حياه عمر ص7 ن سيماي فاروق اعظم ص 171. [↑](#footnote-ref-20)
21. - ابوبكر صديق – هيكل – ج2 ص 26 – نقل از س ف. [↑](#footnote-ref-21)
22. - تاريخ ابن اثير ج2 ص 174 و فاروق ج1 ص 93 و اخبار عمر ص 6 در روايتي هست كه وقتي ابوبكر از پنجره خانه به مردم گفت: آيا به انتخاب من راضي هستيد؟ علي مرتضي گفت: ما به جز عمر به كسي ديگر راضي نيستيم. نگاه: سيمان فاروق اعظم. [↑](#footnote-ref-22)
23. - **البداية والنهاية** ج7 ص18 س ف. در شرح تفتازاني ص 231 با اين عبارت آمده كه حضرت علي فرمودند: **وافقت علی من فيها ولو كان عمر** با كسي كه انتخاب شده است موافقم اگر چه عمر باشد. [↑](#footnote-ref-23)
24. - تاريخ خلفاي راشدين ص 186. [↑](#footnote-ref-24)
25. - صفوة التفاسير ج2 ص 536، الطبري 10و136. [↑](#footnote-ref-25)
26. - صفوة التفاسير ج3 ص 570، تفسير كابلي ج6 ص 503. اين آيه در شان جمعي از اصحاب نازل شده كه صديق جزء آنهاست جلال الدين سيوطي مي‌نويسد: آيه‌ای كه در مورد معين نازل شده و لفظ آن عموميت ندارد بايد آن را با همان مورد بسنده كرد و شامل موارد ديگري نساخت مثل آيه سيجنبها كه درباره ابوبكر نازل شده و درباره آن ادعاي اجماع كرده اند. امام فخر رازي با توجه به آيه بالا و آيه: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ استدلال كرده‌اند كه برترين مردم بعد از رسول خدا صديق اكبر است، و هر كسي كه گمان كند كه اين آيه به واسطه كلمه الاتقی كه با الف و لام ذكر شده عموميت دارد و شامل هر كسي كه به آن صفت متصف است مي‌گردد اشتباه كرده است، زيرا كه در اين آيه صيغه‌ای كه دلالت بر عموم كند نيست و الف و لام وقتي افاده عموم مي‌كند كه موصول و يا معرفه در صيغه جمع باشد و بعضي اضافه كرده اند يا مفرد باشد به شرط آنكه الف و لام عهد نباشد و حال آنكه الف و لام در كلمه اتقی موصول نيست، زيرا كه اجماعي است كه الف و لام موصول به افضل التفضيل نمي‌شود و كلمه اتقی هم جمع نيست بلكه مفرد است مخصوص صيغه افضل التفضيل وقتي كه با الف و لام ذكر شده افاده قطع مشاركت ديگري را مي‌كند و بنابراين قول كساني كه آيه را عام مي‌دانند باطل است و فقط شامل ابوبكر صديق مي‌شود. شرح عقايد اهل سنت ص 254. [↑](#footnote-ref-26)
27. - صفوة التفاسير ج 2 ص 323 – تفسير كابلي ج 4 ص 929 – الفوز الكبير في اصول التفسير ص 84. [↑](#footnote-ref-27)
28. - صفوة التفاسير ج 1 – براي مطالعه بيشتر به كتاب سيره مصطفى مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ترمذي – مشكوه المصابيح 3/222. [↑](#footnote-ref-29)
30. - مسلم، **صفة الصفوة** 1/257 – نكاه تاريخ اسلام ص 111- الكامل ج 2 ص 322، ابو داود ج5 ص 234. شيخ ابوالحسن اشعري چنين نقل مي‌كنند اينكه پيامبر ابوبكر را در نماز بر همه اصحاب مقدم كرده متواتر است و چون پيامبر فرمودند: اول آگاه‌تر به قرآن و بعد آگاه‌تر به سنت بعد مسن‌تر و بعد مقدس‌تر در اسلام بايد در نماز مقدم شود بنابر همين تقدم ابوبكر دليل قاطعي است بر اولويت ابوبكر براي خلافت، عبدالله احمديان سيماي فاروق ص 113. [↑](#footnote-ref-30)
31. - ترمذي – تاريخ اسلام ص 11، بخاري 5/73. [↑](#footnote-ref-31)
32. - اخرجه الترمذي في مناقب 5/273 رقم 3747 اخرجه ابن ماجه في المقدمه 1/36 رقم 95 فضايل اصحاب رسول نگاه تاريخ اسلام ص 107 عهد خلفاي راشدين. [↑](#footnote-ref-32)
33. - بخاري – تاريخ اسلام ص 115. [↑](#footnote-ref-33)
34. - ترمذي في مناقب 5/275 رقم 3752 نگاه تاريخ اسلام ص 110، مشكوه 3/222. [↑](#footnote-ref-34)
35. - بخاري ج 5/73 – أخرجه الترمذي برواية أبي سعيد الخدري في مناقب 5/270 رقم 3740 و انظر جامع الأصول 8/590، نگاه: تاريخ اسلام عهد خلفاي راشدين ص 108. [↑](#footnote-ref-35)
36. - ترمذي و بخاري. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ترمذي. [↑](#footnote-ref-37)
38. - ا استيعاب. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مسلم 7/110. [↑](#footnote-ref-39)
40. - احمد، ابو داود [↑](#footnote-ref-40)
41. - مشكوة المصابيح ص 566. [↑](#footnote-ref-41)
42. - شرح عقايد اهل سنت ص 271. [↑](#footnote-ref-42)
43. - شرح عقايد اهل سنت ص 271. [↑](#footnote-ref-43)
44. - شرح عقايد اهل سنت ص 271. [↑](#footnote-ref-44)
45. - در بعضي از تفاسير اهل سنت از شخصي به اسم عباده بن صامت نامبرده شده است. [↑](#footnote-ref-45)
46. - شرح عقايد اهل سنت ص 272. [↑](#footnote-ref-46)
47. - شرح عقايد اهل سنت ص 272. [↑](#footnote-ref-47)
48. - دكتر محمد جواد مشكور، محقق شيعه و استاد دانشگاه تهران. [↑](#footnote-ref-48)
49. - نگاه تاريخ شيعه و فرقه هاي اسلام ص4 و 6 البداية والنهاية ج 5/183 – فروغ ابديت ص 46 ج 2 انتشارات نشر دانش اسلامي جعفر سبحاني. [↑](#footnote-ref-49)
50. - مشكوة المصابيح 3/246 [↑](#footnote-ref-50)
51. - نصر للالي ص 171. نقل از شرح عقايد اهل سنت. [↑](#footnote-ref-51)
52. - شيعه و فرقه هاي اسلام محمد جواد مشكور صفحه 85. [↑](#footnote-ref-52)
53. - فرهنگ لاروس ج2 ص 1997. [↑](#footnote-ref-53)
54. - البته انتخاب ابوبكر صديق از جانب پيامبر به امامت نماز به معناي انتصاب ايشان به جانشيني و امامت نبود بلكه تاييد ايشان و معرفي لياقت وي به مهاجر و انصار بود تا در انتخاب رهبر و امام بعد از پيامبر دچار هيچ گونه شبه و سر در گمي نشوند. [↑](#footnote-ref-54)
55. - روضه الصفا ص 269، نقل از شرح عقايد اهل سنت. [↑](#footnote-ref-55)
56. - خطبه 91 ج 7 «**دعوني والتمسوا غيري وان تركتموني فأنا كأحدكم ولعلي أطوعكم وأسمعكم لـمن وليتمواه أمركم وأنا لكم وزيراً خير لكم مني أميراً**». نهج البلاغه شراح ابن ابي حديد. [↑](#footnote-ref-56)
57. - ص 162 ج 2 شرح ابن ابي حديد. [↑](#footnote-ref-57)
58. - يعني: «مي‌گويند به دهانهايشان آنچه نيست در دلهايشان». [↑](#footnote-ref-58)
59. - زندگاني فاطمه زهرا، دكتر سيد جعفر شهيدي نقل از شرح عقايد اهل سنت. [↑](#footnote-ref-59)
60. - خطبه 176، ج 10 ص 6 نهج البلاغه شرح ابن ابي حديد. [↑](#footnote-ref-60)
61. - از سيدنا علي نقل شده كه گفت تا عمر است من كسي را شايسته خلافت نمي‌دانم ن ش 11. [↑](#footnote-ref-61)
62. - ابن عبدالبر الاستيعاب ص 215. [↑](#footnote-ref-62)
63. - نداي اسلام ش 11. [↑](#footnote-ref-63)
64. - سيدنا امير علي مورخ معروف شيعه مي‌نويسد: «آن زمامداري بزرگ يعني عمر اعتمادي كه در خلافت خود به شخص حضرت علي داشت تا اين حد بود كه هر وقت به خارج سفر مي‌كرد او را در مدينه كفيل يا قائم مقام خودش تعيين مي‌نمود». تاريخ عرب و اسلام ص 54. [↑](#footnote-ref-64)
65. - ترجمه فارسي الفاروق ج 2 ص 374 چاپ پاكستان بحث پيرامون اين ازدواج و دلايل علمي و تاريخي و كلامي آن در كتاب باقيات الصالحات ترجمه آيات بينات تاليف نواب محسن الملك مهدي عارج 1/86 – آمده است. [↑](#footnote-ref-65)
66. - البداية والنهاية ج 7 ص 322 (مروج الذهب فارسي ج 3 ص 67 – اعلان الوري طبري ص 186 – تاريخ يعقوبي 2/23 كشف الغمه اردبيلي 2/64 جلاء العيون مجلسي 582 – نيز حضرت حسن و حسين و زين العابدين و موسي كاظم فرزندان خود را بنام عمر نامگذاري كردند به كتب فوق كه معتبرترين كتب اهل تشيع است مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-66)
67. - ذكره العلامه ابن حجر الهيثمي الشافعي عن ابي نعيم في صواعق المحرقه ص 48- و ذكره ايضا محب الدين الخطيب في حاشيه العواصم من القواسم ص 168 ناقلا عن الحافظ بيهقي و الحافظ ابن عساكر، و نقله العلامه آلوسي في روح المعاني 6/195 عن ابي نعيم – نقلت من الكتاب امامت و حديث غدير بقلم مولانا محمود اشرف تهانوي. [↑](#footnote-ref-67)
68. - مثلاً علامه ابن تيميه، ابو داود سجستاني، ابو حاتم رازي و غيره، منهاج السنه لابن تيميه 4/86 و الصواعق الحرقه لابن حجر هيثمي ص 42. [↑](#footnote-ref-68)
69. - فتح الباري بشرح صحيح بخاري 7/74. [↑](#footnote-ref-69)
70. - الصواعق الحرقه لابن حجر هيثمي ص 42 طبع ملتان. [↑](#footnote-ref-70)
71. - توجه: شان ورود اين آيه در نزد اكثريت اهل سنت در مورد غدير نيست اما در نزد برادران شيعي اين آيه در غدير خم نازل شده تا پيامبر خلافت سيدنا علي را ابلاغ نمايد. [↑](#footnote-ref-71)
72. - دختر حضرت علي بنام ام كلثوم به خانه حضرت عمر بود. زندگاني فاطمه زهراء، دكتر سيد جعفر شهيدي ص 263، شرح عقائد اهل سنت، الغدير علامه اميني. [↑](#footnote-ref-72)
73. - قبلاً سندش گذشت. [↑](#footnote-ref-73)
74. - خطبه 37 ج 2 ص 162 نهج البلاغه شرح ابن ابي حديد. [↑](#footnote-ref-74)
75. - ص 189 ج 9 – نهج البلاغه شرح ابن ابي حديد. [↑](#footnote-ref-75)
76. - شيعه و فرقه‌هاي اسلام تا قرن چهارم ص 154،155. [↑](#footnote-ref-76)
77. - اصول كافي ج 4/422 نقل از پژوهشي در قرآن كريم محمد باقر حجتي ص 410. [↑](#footnote-ref-77)
78. - مشعل اتحاد ص 21. [↑](#footnote-ref-78)
79. - مشعل اتحاد ص 26 نقل از شرح عقايد اهل سنت، **أعيان الشيعة وكشف الغمة في معرفة الأئمة** 2/67-68، حضرت اميرالمومنين را ذكور و انات به قول شيخ مفيد بيست و هفت تن فرزند بود، چهار نفر ايشان امام حسن، امام حسين، زينب كبري، و زينب صغری است كه مكناه به ام كلثوم مادر ايشان حضرت فاطمه زهرا ل... و ام كلثوم حكايت تزويج او با عمر در كتب مسطور است . . . عمر و رققيه كبری است كه در توام از مادر متولد شدند و مادر ايشان ام حبيب دختر ربيعه است . . . عباس، جعفر، عثمان و عبدالله اكبر است كه هر چهار در كربلا شهيد شدند . . . مادر ايشان ام بنين بنت حزام بن خالد است . . محمد اصغر و عبدالله است و محمد مكني به ابوبكر است و هر دو در كربلا شهيد شدند و مادرشان ليلی بنت مسعود دارميه است. منتهی الآمال ص 266،265 چاپ انتشارات افسون تاريخ نشر 1380. [↑](#footnote-ref-79)
80. - مشعل اتحاد ص 26 نقل از شرح عقايد اهل سنت. [↑](#footnote-ref-80)
81. - مشعل اتحاد صفحه 27 نقل از شرح عقايد اهل سنت ص 274. [↑](#footnote-ref-81)
82. - مسلم 7/120. [↑](#footnote-ref-82)
83. - شرح عقايد اهل سنت ص 270 و 271. [↑](#footnote-ref-83)
84. - خطبه 198 ص 20 نهج البلاغه شرح ابن ابي حديد. [↑](#footnote-ref-84)
85. - احمد و ابو داود. [↑](#footnote-ref-85)
86. - مشكوة المصابيح ج3 ص 7، «**الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم تصير ملكاً عضوضاً**». [↑](#footnote-ref-86)
87. - روايت ابوالاعرج – **البداية والنهاية** ج 6 ص 304 نگاه خلافت، اقتدار، اتحاد، عزت. [↑](#footnote-ref-87)
88. - حديث فوق سندش ضعيف مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-88)
89. - شرح عقايد اهل سنت ص 272. [↑](#footnote-ref-89)
90. - **شرح عقايد اهل سنت ص 272.** [↑](#footnote-ref-90)
91. - این درست نيست زیرا تاریخ اسلام نشان میدهد که صحابه بعد از اسلام أوردن با قاتل برادر و پدر خود همچون برادر بلکه از آن نزدیکتر تعلق ومحبت داشتند. (مصحح) [↑](#footnote-ref-91)
92. - اشاره به حديث پيامبر ص دارد كه پيامبر به عثمان فرمودند: «يا **عثمان! إن الله ملبسك قميصاً، فإن أرادك الـمنافقون على خلعه فلا تخلعه حتى تلقاني**»، مشكوة المصابيح 3/283. [↑](#footnote-ref-92)
93. - «**ولـمـا حوصر عثمان وطال حصره والذين حصروه هم أهل مصر والكوفة ومنهم بعض أهل الـمدينة أرادوا على أن ينزع نفسه من خلافة، فلم يقبل وخافوا أن تأتيه الجيوش من الشام والبصرة وغيرهما ويأتي الحجاج فيهلكوا فتسوروا عليه فقتلوه رضي الله عنه وأرضاه**». ج ص 594 أسد الغابة. م [↑](#footnote-ref-93)
94. - «**فأتوا علياً فقالوا له: إنه لابد للناس من إمام. قال: لا حاجة لي أمركم فمن اخترتم رضيت به.... فقال: لا تفعلوا فإني أكون وزيراً خيراً من أن أكون أميراً**». ج ص 190 الكامل في التاريخ. م. [↑](#footnote-ref-94)
95. - «**ولكن كيف أصنع بقوم يملكونا ولا نملكهم**»، البداية والنهاية ج 7 ص 195. م [↑](#footnote-ref-95)
96. - «**ثم جهز عائشة بكل ما ينبغي لها من مركب وزاد ومتاع . . . وقال علي: صدقت و الله ما كان بيني وبينها إلا ذاك وأنها زوج نبيكم في الدنيا والآخرة**». الكامل في التاريخ ج3 ص 258. م [↑](#footnote-ref-96)
97. - تاريخ ابن اثير ج3 ص 242، «**شهد زبير الجمل مقاتلاً لعلي فناداه علي ودعاه فانفرد وقال له: أتذكر إذ كنت أنا وأنت مع رسول الله لقاتلنه وأنت ظالـم . . .**». [↑](#footnote-ref-97)
98. - **فقال:** «**هذه السيف طال ما خرج الكرب من وجه رسول الله ثم بشر قاتل صفية بالنار**». أسد الغابة ج2 ص 252 – ابن سعد ج 3 ص 112 – رجال حول الرسول ص 365. [↑](#footnote-ref-98)
99. - در كتاب ابن اثير با اين عبارت نقل شده است: «**والله لوددت أني مت من قبل اليوم بعشرين سنة**». ج 3 ص 256 در سير اعلام النبلاء ج 1 ص 376 آمده: «**إن عليا انتهی إلی طلحة وقد مات ومسح الغبار عن وجهه ولحيته وهو يترحم عليه وقال: ليتني مت قبل هذا بعشرين سنة**». م علي کنار طلحه آمد و ایشان را دید در حالی که بر زمین افتاده بودند پس گرد و غبار را از صورت ایشان پاک کردند و در حالی که درود و رحمت بر ایشان میفرستادند گفتند: ای کاش بیست سال قبل از این واقعه من مرده بودم. [↑](#footnote-ref-99)
100. - طبقات ابن سعد ج 3 ص 218 و خلفاي راشدين. م [↑](#footnote-ref-100)
101. - حضرت علي مي‌فرمايد: «از پيامبر شنيدم كه مي‌فرمود: طلحه و زبير همسايگان من در بهشت هستند». أسد الغابة ج3 ص87. [↑](#footnote-ref-101)
102. - در كتب طبقات ابن سعد ج3 ص 225 با كمي تغيير اين عبارت ذكر شده است. [↑](#footnote-ref-102)
103. - **«جاء عمران بن طلحة إلى علي فقال: تعال هاهنا يا بن أخي. فأجلسه على طنفسته فقال: والله إني لأرجو أن أكون أنا وأبو هذا ممن قال الله: ونزعنا ما في صدورهم من غل إخوانا ....».** طبقات ابن سعد ج3 ص 225. [↑](#footnote-ref-103)